هو الواقف علی الضمائر

چون توفیقات سبحانی شامل حال خیرات خصال حضرت مستطاب علیه عالیه عفت آیات و جلالت

شعار علویه ستیده بیگم خانم دامت عصمتها گردید وقف صحیح شرعی نمود این یک جلد

کتاب را بر فقراء طلاب علوم دینیه که قابل استفاده و انتفاع از این کتاب باشند

و تولیت را واگذار نمود به برادر جناب حقایق و معارف نصاب آقای آقا حسن خطیب اعلی الله مقامه

و بعد با اولاد ذکور ایشان و پسرهای صبیه ایشان و اولاد صبیه یعنی یکی از آنها که ارشد

بطنهای دیگر نسلاً بعد نسل بهمین ترتیب چنانچه نعوذ بالله بعد از انقراض سلسله

حاکم شرع بوده و در هر شش ماه یک روز از متولی بگیرد و نظر متولی

کتاب را برساند فمن بدله بعد ما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونه و صیغه وقف در

1315

جاری گردید یوم عشر ذیحجه الحرام هزار و سیصد و پانزده هجری

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

الحمد لله الذی هدانا بنور الایمان واطلق السنتنا بتلاوة القرآن وجعلنا
من امة اشرف البریة واکرم الخلیقة محمد المصطفی سید الانس والجان
الذی نزل علیه الفرقان صلعم وخلفائه الذین هم امناء الرحمن سیما ابن عمه
سلطان الخلفاء وافضل الامناء وولی الاولیاء تالی کتاب الله ومفسره بافصح
البیان ومبلغ نامه اهل الشرک والطغیان . اما بعد بر ارباب بصیرت
و ارباب بصیرت ظاهر باد که چون از استخراج ... بر ... نظر ... حدیث ما یتقرب العبد
الی الله بشیء بعد المعرفة افضل من الصلوة نماز عمده ارکان ربانی است
و آوازی صحیح مکلف باوجود استاد حاذق وقوت اخراج حروف
از مخارج مخصوصه نظر بحدیث من قرأ القرآن بلحن بغیر علة
فکانما قرأ النبی علیه السلام بنا بر حدیث شریف نبوی که لا صلوة الا بفاتحة الکتاب
بتصحیح قرآن مجید بخواندن آیه وافی بدایه ورتل القرآن ترتیلا
مقبول نیست پس از کمال عبادات واجب مرادات لهذا از موقف ازل
بتجدید علم ترتیب اهدا ذره بی مقدار و حقیر خاک رهگذر جبین اخبار
المفتقر الی الله الملک الغفار بنده جان محمد ارغی اصفهانی را بخاطر رسید
و بجهة یادگار و تجدید دعای خیر رساله تالیف نماید که منتهی را تذکره
و مبتدی را تبصره بوده باشد و او را مرتب گردانید بر مقدمه و دو باب و
خاتمه و موسوم ساخت بمجمع القراء والله المستعان وعلیه التکلان
مقدمه در بیان فضیلت تلاوت و مرتبه قاری قرآن و والدین
او و ثواب تعلم و تعلیم آن و معنی ترتیب باب اول در بیان
حروف هجا و معنی و عدد و مخارج آن و بعضی امور که تعلق بآن
دارد و مشتمل بر ... فصل و ... فایده باب دوم در بیان صفات

ذاتیه و عارضیه حروف و معنی لحن و بعضی امور که تعلق بآن دارد
و مشتمل است بر دو فصل و سه فایده باب سیم در بیان استعاذه و بسمله
مبنی بر دو فصل باب چهارم در بیان احکام هاء کنایه باب
پنجم در بیان مد و قصر باب ششم در بیان ادغام صغیر و کبیر از
متماثلین و متجانسین و متقاربین و ادغام لام شمسیه و اظهار لام
قمری مشتمل بر دو فصل است باب هفتم در بیان احکام میم ساکن
نحو حروف هجی باب هشتم در بیان نون ساکن و تنوین نحو حروف
هجا باب نهم در بیان تفخیم و ترقیق راآت باب دهم در بیان
معنی وقف و اقسام و انواع آن و احکام آن و معنی اختلاس
و اشمام و روم و رموز وقف مشتمل بر سه فصل و چهار تنبیه باب
یازدهم در بیان نسب و بلد و تاریخ وفات عاصم و راویان و سند
قراءة وی و اختلافی که واقع است ما بین ابی بکر و حفص و مشتمل
بر دو فصل است باب دوازدهم در بیان کیفیت نزول قرآن و استماع
و سبب در آمدن آن بین دفتین و کتابت آن و رسم الخط قرآن
مشتمل بر دو فصل و یک تنبیه خاتمه در بیان گفتن تکبیر از والضحی تا آخر

قرآن

قرآن و علت آن و طریق آداب تلاوت آن و معرفت مقدار آن در ختم
قرآن مجید و بعضی ادعیه متعلقه بشروع و ختم قرآن و آداب متعلمین
مشتمل بر چهار مقصد و یک تنبیه مقدمه در بیان فضیلت تلاوت
قرآن و مرتبه قاری و والدین او و آداب تعلم و تعلیم آن و معنی ترتیل اگرچه
در این باب احادیث بسیار است لیکن در این رساله را گنجایش همه
آنها نیست لهذا بقدری از آنها که منبه بر الشوق در آورده در این مختصر
تحریر در آورده آمد که در حدیث صحیح وارد شده که هرگاه قاری قرآن را دفن کنند
خطاب شود بر زمین که ای زمین بنده را عذاب مکن زمین گوید کیفیه کلام تو
در سینه او باشد چگونه او را عذاب کنم از آنکه [illegible] و در حدیث دیگر از حضرت
رسول علیه منقول است که اهل القرآن اهل الله و خاصته یعنی اهل قرآن اهل خدا
و خواصان ویند و ایضا فرمود که هرکه قرآن خواند در روز قیامت قرآن
شفاعت کند او را و هرکه قرآن را شفاعت کند ناجی و رستگار خواهد بود و ایضا
فرمود که افضل عبادات امت من خواندن قرآن است و ایضا فرمود که اشرف
امتی حملة القرآن و نیز روایت است که چون قاری قرآن در نهایت ولایت
انزال کند افرشتگان [illegible] آیه از قرآن و درجه بالا رود پس آن آیه

خداوندا

دار نسخه صحیح

میخواند و درجه بالا می رود چندانکه در حفظ او باشد اللهم ارزقنا بحرمت
القرآن و نیز از حضرت رسول علیه السلام منقولست که فرمود سلمان فارسی که
یا سلمان علیك بقراءة القرآن فان قراءة القرآن کفارة للذنوب
وستر من النار وامان من العذاب ویکتب لمن یقرءه بکل
آیة ثواب مائة شهید ویعطی بکل کلمة ثواب نبی وتنزل علی قاریه الرحمة وتستغفر له الملائکة واشتاق

البته الحمد در حق ... علم الموء

و ترجمه این حدیث شریف اینست که ای سلمان بر تو باد که خواندن
قرآن پس بدرستیکه خواندن قرآن کفارهٔ گناهان است و پرده است
میان تو و میان آتش و امان است از عذاب و نوشته میشود برای کسیکه
قراءت میکند آنرا بازای هر آیه ثواب صد شهید و عطا میشود آنرا
بازای هر کلمه ثواب پیغمبری و فرود میآید بقاری قرآن رحمت الهی و
و استغفار میکند برای او ملائکه زمین و آسمان و خواهشمند میشود
بسوی او جنان و خوشنود میشود از وی پروردگار عالمیان و از حضرت
امام حسن عسکری علیه السلام در اول تفسیری که منسوب بان حضرت است روایت کرده اند
که پدرم از آباء خود و ایشان از حضرت رسالت پناهی صلعم نقل کرده اند
که آنحضرت فرمود کسیکه بخواند قرآن را و عمل کند بر آنچه در او است

دراورد

در روز قیامت بدو بپوشانند از انوار حله بر سرش نهند از زر که دنیا در جنب او از آن
قیمت کمتر باشد رشته او هر دیایید و تاجی بر سر او نهند از زر که روشنی آن
تاج مثل روشنی ماه و آفتاب باشد در خانهای دنیا و از جناب رسول علیه السلام منقولست
که خیرکم من تعلم القرآن وعلمه و آنکه قاری قرآن را این همه ثواب و فضیلت
حاصل است که بمقتضای کریمهٔ متکئین فیها و رتل القرآن ترتیلا
عمل نماید الا از کسانی خواهد بود که رب تالی القرآن والقرآن یلعنه
و در جای دیگر روایت از جناب رسالتمآب صلعم از معنی ترتیل سؤال نمودند
آنحضرت فرمود الترتیل حفظ الوقوف واداء الحروف و از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام مرویست که الترتیل تجوید الحروف ومعرفة الوقوف باید ترتیل رساله
حروف هجی و معنی آن و عدد و مخارج و دیگر لوازم آنها مشتمل است
بر دو فصل و سه فایده فصل اول در ذکر لوازم آنها مختصر کنم آنچه بعض
از ارباب محتاج شناختن اند لا آنها از لوازم است که در اداء بعض
حروف احتیاج بآنها میافتد و عدد دندانها سی و دو یا سی و هشت
اند و بنا بر هر یک از چهار قسم سی و دو نیست قسم اول
ثنایا که جمع ثنیه است و آن چهار دندان پیش است دو از بالا و دو

دوازده این قسم دوم رباعیات که جمع رباعیه است و آن نیز چهار دندان است
متصل بثنایا قسم سیم انیاب که جمع ناب است و عرب ناب را
دندان نیش گویند و آن نیز چهار دندان است متصل
برباعیات قسم چهارم اضراس که جمع ضرس است و آن بیست
یا شانزده است اگر بیست باشند بر سه نوع است و اگر شانزده
باشند بر دو نوع نوع اول ضواحک که جمع ضاحک است و ضاحک
خنده کننده را گویند و اینها را ضواحک بسبب آنکه گویند در وقت خنده در آن
تبسم پیدا میشوند و اینها چهار دندان اند متصل بانیاب
نوع دوم طواحین که جمع طاحن و طاحونه است که بمعنی آسیاست
و اینها دوازده دندان اند متصل بضواحک نوع سیم اگر باشند نواجذ
که جمع ناجذه است و ناجذه زرسته را گویند و اینها چهار دندان اند
که از ابتدای بلوغ تا بسی سالگی میروید بر آنکه از اینهاست که
اگر در این بین بر نیایند دیگر بعد بر نخواهند آمد و اینها مشهور
بدندان عقل اند متصل بطواحین فصل دوم در بیان حروف هجا
و معنی و عدد و مخارج آن بدانکه هجا بمعنی عدد و مخارج جمع مخرج است

و مخرج

و مخرج بیرون آمدن هر چیزی است و در اینجا مراد بیرون آمدن حرف است
و حروف هجا بنا بر قول اهل عربیت بیست و نه مخارج بنا بر قول خلیل ابن
احمد که پیشوای قراء است هفده است اول مخرج همزه و ها است انتهای
حلق ابتدای قصبه شش دوم مخرج عین و حاء مهملتین از وسط حلق سیم
مخرج غین است و خاء معجمتین از اول حلق و این حروف حلقی گویند
چهارم مخرج حروف مد است از هوای دهن بنا بر قول ثواب و حروف مد
سه است چنانکه بیاید و این حروف را هوائیه گویند پنجم مخرج قاف است
از اقصی لهات ششم مخرج کاف است زیر عکده لهات قاف را علوی گویند
و کاف را سفلی گویند و هر دو را باهم لهوی گویند و لهات چه اندام زبانه است
که در آخر دهن بجانب حلق آویزان است طرف سفلی از اقصی و طرف علوی آنرا
عکده نامند و بفارسی آنرا ملازه گویند هفتم مخرج جیم و شین معجمه و یای غیر مد است
از میان زبان با آنچه برابر اوست از کام بالا و در جیم اندکی [illegible] کام بالا
[illegible] و در شین و یا [illegible] و این حروف را شجری گویند و گروهی [illegible]
از گشادگی دهن چون در ادای این حروف دهن گشاده میشود [illegible]
حروف را شجری گویند هشتم مخرج ضاد معجمه است از کناره زبان با آنچه

برابر اوست از بنکم دندانهای اضراس بالا خواه از طرف چپ و خواه
از طرف راست و این حروف را ضرسی و حافی گویند و بعض شجری گویند
نهم مخرج لام است از کنار سر زبان با لثه دندانهای انیاب و
رباعیات بالا خواه از طرف چپ و خواه از طرف راست دهم مخرج
نون است از سر زبان با لثه دندانهای ثنایای بالا یازدهم مخرج راء است
اندک بالاتر از مخرج نون از پشت سر زبان و این حروف را لثوی
گویند و لثه عبارتست از گوشت بن دندانها دوازدهم مخرج طاء و دال
و تاء فوقانیه است از سر زبان که آنرا ذلق گویند با آنچه برابر
اوست از بنکهای کام بالا که متصل است به لثه ثنایا که او را نطع بالا
گویند و این حروف را ذلقی و نطعی گویند سیزدهم مخرج ظاء و ذال
معجمتین و ثاء مثلثه است از ذلق با سر دندانهای ثنایای بالا و این حروف را
ذلقی و بعض لثوی گویند چهاردهم مخرج سین و صاد مهملتین و زاء معجمه است
از باریک سر زبان که او را اسله گویند با آنچه برابر اوست از بنکم دندانهای
ثنایای پایین باندک فاصله و این حروف را اسلی گویند پانزدهم
مخرج فاء است از سر دندانهای ثنایای بالا با بنکم لب زیرین شانزدهم

مخرج میم است و واو غیر مده و باء موحده است از دو لب اما میم از بیرون
دو لب و واو از میان و باء از اندرون دو لب است و در میم و باء لبها با هم منطبقه و
در واو نیم چسپد و این چهار حروف را شفوی گویند هفدهم مخرج
میم و نون با غنه است از خیشوم بنا بر قول صحیح و خیشوم عبارت است
از سوراخ بینی و این دو حروف را در این حال غنوی گویند
فایده اول بعض از این حروف را فرعی هست که قرائة بآن صحیح است
مانند همزه بین بین که میانه همزه و الف مانند ءانت و همزه و واو
مانند ... الف و همزه و یاء مانند ائنا در تسهیل و آن فرع همزه محققه
والف ممالة مانند قال که فرع اند از الف منتصبه و مرققه و صاد مشمه
بزاء معجمه مانند الصراط که فرع اند از صاد و راء خالصتین و لام
مفخمه که فرع است از لام مرققه در لفظ جلاله که ما قبل آن مکسور نباشد
و در دیگر روایات صحیحه است از ورش بعد از صاد و طاء مهملتین و ظاء معجمه است
مانند علی الله و رسل الله و الصلوة و الطلاق و الظلم و راء مرققه فرع
از راء مفخمه فایده دوم در بیان امتحان نمودن و مستحکم ساختن حروف
در مخرج خود قاعده آن است که هرگاه خواهند بدانند که حرف مخرج

مانند مجریها مخفیه

از مخرج ادا می کرد بانه همزهٔ مفتوحه در سر آن حرف در آورده آن حرف
را ساکن بلکه مشدّد نموده بآن تکلّم نماید تا متشخّص شود مانند ابّ وابت
داث واث تا آخر بر این قیاس است فائدهٔ سیّم در بیان فرق ما بین
همزه والف بدانکه سوای اهل عربیّت لیکن مبتدیان و اعداد دیان حروف
بحار بیت و هشت می دانند چنانکه می گویند فرق ما بین همزه الف
نمی باشد لیکن آنکه در عدد مانند همند و در حساب جمل ایشان دو را
در عدد یک شمارند و قول ایشان این است که اگر تفاوت ما بین این
دو می بود بایستی در عدد دیگر هم باشند و اهل عربیّت را قول آنست که همزه
آن باشد که قبول اعراب نماید و الف آن باشد که قبول اعراب نماید بلکه
همیشه ساکن باشد و ابتدا به ساکن محال است لهذا در حروف هجی لا را
ضم نموده گویند لام الف لا لیکن درمیان لام در سایر حروف در این مقام
لحوق لام است در قبل الف و الف در عقب لام باب دوم در بیان
صفات ذاتیّه و عارضیّه حروف و معنی لحن و بعضی از احوال متعلّقه و آن
مشتمل بر دو فصل و خاتمه فصل اوّل در بیان صفات ذاتیّه بدانکه
صفات ذاتیّه حروف ده هست هر دو از آنها ضد یکدیگر بسبب لحنیت هر حرفی

پنج

پنج صفت از صفات مذکوره متباین است اوّل انفتاح که بمعنی گشاده شدن است
دوم اطباق که بمعنی جمع شدن است و حروف اطباق چهار اند صاد و ضاد و طا و ظا
واین حروف را مطبقه بجهت آن گویند که زبان در ادای این حروف جمع شده مثل
بکام بالا منطبق شده به تفخیم ادا کرده میشوند باقی حروف را منفتحه گویند بسبب آنکه در ادای آنها
زبان پهن و گشاده شده برقّت ادا میکردند سوای لام و راء در بعضی احوال
چنانکه گذشت و بیاید سیّم جهر که بمعنی بلند شدن آواز است صوت است
چهارم همس که بمعنی فرو شدن آواز است و حروف مهموسه ده اند مجموع
در کلمات فحثه شخص سکت و اینها را مهموسه بسبب آن می گویند که چون برای حرکت
ضعف در این حروف هست و در ادای اینها آواز فرو گذاشته می شود بمرتبه
که جری صوت در اینها ظاهر نمی شود و باقی حروف را مجهوره گویند بسبب آنکه قوّت
در این صفت هست در ادای این حروف و از مخارج محکم نمی شوند بمرتبه که جریان
صوت در ادا مشخّص میگردد پنجم رخوه تا آنکه نسبت جریان بهمس و نقیض جهر
که در کتب قوم مسطور است بخلاف فقیر اینجا ندارد زیرا که جریان خاصه
رخوه و نقیض خوانده شده است و در حروف مهموسه تا و کاف بجهت
آنکه از حروف شدّه لا جریان ندارند و در ادای اینها صوت در مخرج

منعقد میشود مانند اتّ واتّ و در حروف مجهوره حروفیکه متصّف
بصفت رخوه اند جاری میشود نفس مانند اذّ فاذّ وافیّ واظّ واغّ واوّ
وایّ والله اعلم بالصّواب پنجم رخوه که بمعنی سستست ششم شدّه
که بمعنی سختیست وحروف شدّه هشت اند مجتمع در ترکیب اجد قط بکت
واین حروف را شدیده از آن گویند که در مخرج بجهت قوتیکه
در اینهاست منعقد میشود وباقی حروف بر دو قسم است پنج از اینها
که مجتمع اند در ترکیب لن عمر متصفّند بصفت بین الشدّة والرخوه
بعلّت آنکه نه بآن سختی اند که صوت را در ادای این حروف در مخرج باز گیره
منعقد شود ولیکن حروف مد را باین صفت متصّف ساخته اند در
ترکیب او از علما گفته اند و آنچه از این حروف باقی ماند متصّف
بصفت رخوه اند زیرا که در ادای اینها بعلّت سستی که در این حروف
نفس در مخرج جریان می یابد هفتم استفال که بمعنی طلب پستی
کردنست هشتم استعلا که بمعنی بلند گردانست وحروف
استعلا که از صفت میباشد مجتمع در کلمات قظ خصّ ضغط
واین حروف را مستعلیه بعلّت آن گویند که در ادای این

حروف

حروف صوت میل به بلندی میکند وبتفخیم ادا میگردد و باقی حروف را مستفله گویند
بسبب اینکه در ادای اینها صوت میل به پستی میکند و بترقیق ادا میگردد نهم اصمات
که بمعنی منع وسنگینی دهم اذلاق که بمعنی طرف وسبکی است وحروف مذلقه
شش اند مجتمع در ترکیب فرّ من لبّ والصّاف این حروف باین صفت
بجهت آنست که از طرف دهن و زبان بسبکی ادا میشوند و باقی را مصمته
بجهت آن گویند که در ادای اینها سنگینی در مخرج بهم میرسد و در کلام عرب
کلمه رباعی یا خماسی که همه حروف آن مصمته باشند یافت نشده و ممنوع است
مگر عسجد که علم است از برای زر و عسطوس واکبح که هر یک علمند
از برای محبّت واین سه لغت را باستغناء عجمی یافته اند نه موجب لغت واهل
در ترقیق و تفخیم تابع ما قبل خود است **فصل دویم** در بیان صفات عارضه
که صفات عارضه حروف شش است که هر یک از اینها عارض بعضی از حروف
میگردد **اوّل** قلقله که بمعنی جنبش است **دویم** ضغطه که بمعنی فشردن است
مخصّص اند بحروف قطب جد زیرا که در این حروف در هنگام سکون بجهت شدّت
وجهر تقیید کامل در مخرج بهم میرسد بمرتبه که ماهیّت آن حروف معلوم نمیگردد
پس در این هنگام محتاج باین صفت اند تا آنکه ماهیّت اینها مشخص شود

وهمزه را بجهت آنکه گاهی ابدال و گاهی تسهیل عارض او میشود از صفت
اخراج نمودند و باقی حروف ساکنه لازم و جدا از ساکنه در این موضع آنست
که این حروف در هنگام سکون مطلق جنبشی نیابند سیم جوف است
مختص بحروف مدّ و لین و اینها را جوفیه گویند که حروف مدّ از هوای
دهن و واو لینه از میان دو لب و یاء لینه از میان دهن ادا میکنند
چهارم چهارم خفا است مختص بحروف مدّ و هاء است و اینها را خفیه بجهت
آن گویند که حروف مد را چون ماده نمی باشد و زبان را در اداء آنها
مد خلتی نیست و حصول آن باشباع حرکات است لیکن بجهت ضعف که دارند
غالب اوقات آن است که بخفی میروند و اثبات شان بیک الف بیش نیست
چنانچه الف از اشباع فتحه و واو مدّی از اشباع ضمه و یاء مدّی از اشباع کسره
بقدر یک الف مد حاصل میشود و ها نیز بجهت ضعف که دارد متّصف باین
صفت است پس باید که صفت خفا را از حروف مدّ بیک الف
مد سبب نیندازند با آهستگی لیکن بزرگی پنجم نبر که بمعنی برز و
بند است مختص است بهمزه و همزه را منبوره بسبب آن گویند که بلند شده
و جهری که در آن هست تیز و تند ادا میکنند ششم تکریر که بمعنی دو بار

گفتن است

گفتن است مختص برای مهمله است و راء را بجهت آن مکرره گویند که چون
غلطی که دران هست که یا دو بار گفته میشود پس این صفت را از زبان
خبر صادر میشود و لیکن را ببایدگو تا آنکه راء سست نشود به هم نخورد
هفتم انحراف که بمعنی گشتن است مختص بلام و راء مهمله است و این
دو حرف را منحرفه بسبب آن گویند که در اداء لام کناره سر زبان را
کج کرده بلندی ثنایا و رباعیات میرسد و در اداء راء سر زبان پیچیده از پشت
سر زبان ادا میکنند هشتم بحّه که بمعنی گرفتگی صوت است مختص بحاء
مهمله است و حاء را مبحوحه بسبب آن گویند که در اداء آن صوت را گرفتگی
حاصل میشود نهم نفث که بمعنی دمیدن است مختص بثاء مثلثه است
و ثاء را منفوثه بسبب آن گویند که در اداء آن دمش بهم میرسد
دهم نفخ که بمعنی [illegible] است مختص بفاء است و فاء را منفوخه بسبب آن
گویند که در اداء آن [illegible] در لب بهم میرسد یازدهم خرخره که
بمعنی خراش است که در گلو بهم میرسد مختص بخاء معجمه است و خاء را
مخروزه بسبب آن میگویند که در اداء آن گلو را خراشی بهم میرسد
دوازدهم صفیر که بمعنی [illegible] است و آن مختص بصاد و سین

همچنین و زا و معجمه است و این حروف را صفیر بسبب آنکه گویند
که در اداء اینها شوط زدن است بهم می رسد سیزدهم اعتلال که بمعنی
تغییر و تبدیل است مخصوص بهمزه و حروف علت است و اینها را
معتله بعلت آن گویند که اینها را تغییر و تبدیل مکرر بهم رسد
چهاردهم تفشی است که بمعنی پراکنده کردن است مخصوص است بشین
معجمه و بعضی میم و را و مهمله و فا را با شین ضم ساخته اند و اینها را
حروف تفشی بسبب آن گویند که در مخرج پراکندگی بهم رسانید
پانزدهم استطاله که بمعنی دراز است مخصوص بضاد معجمه است و ضاد را
مستطیله بسبب آن گویند که طول مخرج آن از دندان [illegible] حنک
است و بسبب تخفیف را مستطیل گویند و هر دو معنی از برای ضاد
مناسب است شانزدهم غنه که عبارت است از آوازیکه بعد از انضمام شفتین
از خیشوم بیرون می آید و این مخصوص است بمیم و نون مشددتین و
ساکنتین که ادغام یافته یا اخفا شوند والله اعلم بالصواب
تنبیه باید دانست که در مخارج و صفات مذکوره حروف
هرگاه خللی بهم رسد شک نیست که خللی در قراءت بهم خواهد رسید

کز

مانند آنکه ذال معجمه را از مخرج زا معجمه و سین مهمله را از مخرج تا مثلثه
و قاف را از مخرج غین معجمه و ضاد معجمه را از مخرج ظا معجمه و بر عکس ادا کردن
و تکبیر دادن در رای مهمله و تفخیم در حروف مستفله و ترقیق در حروف مستعلیه
بعمل آوردن و حروف مستفلی که مجاور حروف مستعلی باشند بنحویکه
ادا نمود که مستفل باستفال خود و مستعلی باستعلای خود باقی مانند زیرا
که استعلا صفت قوت و استفال صفت ضعف است و هر قوی ضعیف را میخواهد
تابع خود سازد باشند خص ضغط قظ و مستعلیه هفت اند
را مفخمه واقع شود بهیچ حال روا نباشد مانند مریم تنبیه مخفی نماند که
بعض از فضلا تصور نموده اند که دانستن مخارج و صفات مذکوره و مدات
واجبه کافی است و تحصیل محسنات لازم نیست غافل اند از این سخن که در
اکثر کلمات در جواب ایشان تعریف بهم میرسد چنانچه فقیر از بعضی قراء
استماع نمودم که بعضی کلمات را بنحوی تلفظ می نمایند که مستلزم لحن است چون
کسره همزه اهلک و ضمه لام لیلة القدر را بنحوی تلفظ می نمایند که نه فتحه است نه
کسره و در بعضی اعدا آیات را بر نحوی وقف می نمایند که ما بهم میرسد که باشند
نون و بعضی کلمات را بنحوی مرکب می کنند غرض از تجزیه در کدام حرکت

۱۰

ارغه خود و هرگاه حرکت از حد خود درگذرد اشباع خواهد بود و اشباع مذموم

زیادتست و زیادتی مبطل نماز است و اینکه در میان عجم متداول شده

که در سوره حمد الف مرغم است که هرگاه حروف آخر کلمه سابقه با کلمه لاحقه

متصل گردد مثبت هام ابلیس متعلق بهیچ یک از علما نیست و فقها و قراء

خود آن را دلیل نقل ننموده اند مگر آنکه در بعضی نسخه نسبت ان را بقراء اهل سمرقند

دادند است رجب در فاتحة الکتاب اسم شیطان هفت است که در نماز

باید نقصان باشد دال حرف کیومرث کنج دیگر کسی و نقل بعل نیز بدان

و درست که مراد آن این باشد که دال الحمد را که از آخر کلمه سابقی که الحمد است قطع

بسم الله که کلمه لاحقه است وصل نماید و همچنین هاء ته را که از آخر کلمه قبلی است

متصل سازند و مثلا الحمد لله و از جناب معصوم حدیث تحقیق این وارد شده

که مرات کلام جناب ... بار نام شیطان ... پس هرگاه استعاذه جاوز

جایز نبود پس بهر حال البراء لازم است که بقدر امکان سعی در تصحیح آن حروف نماید

تا که مقتضی آیه کریمه ورتل القرآن ترتیلا عمل کرده که معاتب و معاقب نباشد چنانکه

از بعضی ثابت مروی است که قراءة القرآن سنة یأتونه

بالخذها الآخر عن الاول و در حدیث دیگر وارد شده قراءة القرآن سنة

تؤخذ من افواه الرجال تتبع ... لحن بر دو قسمست جلی و خفی لحن جلی تغییر

در اعراب است و کلمه زیاده و نقصان و لحن خفی ترک حقوق حروفست از صفت

مخارج و صفت بنابراین تعریف تغنی در قرآن قطع نظر از حرمت آن از سقوط ...

لحن جلی خواهد بود زیرا که غنا ترجیع ... است پس اگر ... از ...

من لم یتغن بالقرآن فلیس منی ... ترجیع شده بنابر حدیث

من قرأ القرآن ... فکانما قتل النبی

محمول است بر نغمه و اکثر علما از آن ترجیع باشد بنابر حدیث لکل شیء

حلیة و حلیة القرآن صوت الحسن ... بصوت حسن تواند بود

و الله اعلم بالصواب ... لازم آید بجهت آنکه ... و تجویز ... اند

باب سیم در بیان استعاذه و بسمله ...

فصل اول در بیان استعاذه بدانکه در هنگام شروع تلاوت

گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم سنت است و بعضی نظر بقول جناب ...

در کلام مجید ... فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله

من الشیطان الرجیم ... در ... آیه ...

محققین گفته اند که استعاذه قبل از قرائت ...

11

از جمله زایست باید استعاذه نیز و دهان و زبان را که آلوده بسخنان لغو و ناخوش بود
پاک کند و نیت نیز بکلام الهی نماید اگر چه صیغهای که ذکر کرده شد وارد شده است لکن
صیغه مذکور اشهر و اظهر است و در جهر و اخفات در غیر نماز تابع قرائت است
و در نماز جهری و اخفاتی در هر دو صورت آهسته خواندن ان نزد بعضی
و بعضی در غیر نماز هر گاه در محضر استاد خوانده شود بجهر و الا در هر دو صورت
باخفات قایل شده اند فصل دوم در بیان بسم الله بدانکه علما را در جزو قرآن
بودن بسم الله خلاف است مالکیه و بعضی از علماء حنفیه آنرا از قرآن نمیدانند
و از علماء شافعیه آنهایند که از قرآن میدانند قول ایشان ان است که در [illegible]
قرآن بودن و در ابتدای [illegible] سوره از ابواب و فصل است لا [illegible]
لا به ان است که بدانی وقتی که هر سوره از سورهای قرآن خواند بجز از سوره توبه جز ان بگوید از
ان سورهات بیان حیث در کتب فقه لا به فرموده اند که هر که بعد از سوره فاتحه
در نماز تعیین سوره نمیخواند بسم الله گوید بعد از تعیین سوره اعاده بسم الله نماید
ابد از ان سوره ترک نموده باشد زیرا که در این بسمله بقصد هیچ سوره نمیخواند مگر
انکه عادت در خواندن ان سوره کرده باشد در این هنگام اعاده بسم الله
ضرور نیست و گفتن بسم الله در ابتدای هر سوره از سورهای قرآن جز سوره توبه

حذف نموده اند و به مذهب ایشان مقدم است و در میان دو سوره بعضی از قراء عشره میان ان ترک سکته
و بعضی [illegible] را به هیچ وجه ترک آن زیرا که [illegible] جایز نیست و در اجزاء سوره یعنی ابتداء
بجزء و یا حزب و یا عشر قاری مخیر است در گفتن و نگفتن لکن هر گاه آیه مصدر باسماء الله
اسم از اسماء الله باشد مانند الله لا اله الا هو یا ضمیر باشد مانند هو الاول و الآخر در این صورت
گفتن بسم الله انسب است و اگر مصدر باسم شیطان یا ضمیر از آنکه مذکور شد باشد مانند الشیطان
یعدکم الفقر یا ضمیر مثل انه عدو مضل مبین اولی ترک است و در اخر سوره توبه
نیز ترک بسم الله اولی است و بسم الله را با آن [illegible] و سوره را چهار وجه جایز است اگر بسم الله
استعاذه و وصل هر سه از سوره قطع نماید که قطع ان [illegible] و وصل [illegible]
جایز است اگر استعاذه با بسم الله و بسم الله را با سوره وصل نماید [illegible] اگر استعاذه را
از بسم الله و بسم الله را از سوره قطع نماید و بسم الله را در میان دو سوره از وجه مذکور
سه وجه جایز است و یک وجه ممنوع و ان [illegible] بسم الله است بسوره گذشته و قطع
از سوره آینده و بهترین وجوه ثلثه ... بسم الله را از آخر سوره گذشته قطع نموده
باول سوره آینده وصل نماید و مستحب است [illegible] بسم الله باول هر سوره از فاتحه و غیرها
و سباء و فاطر و [illegible] و قمر و [illegible] و تقطع او نیز از [illegible] سوره اولیات
[illegible] و تعطیل [illegible] و [illegible] والله اعلم بالصواب

باب چهارم

فصل در بیان احکام هاء کنایه وآن هاء ضمیر متصل مفرد مذکر است ودر آن چهار
صورت است اوّل ماقبلش وما بعدش ساکن مانند یاتیه الموت دوم ماقبلش
متحرک وما بعدش ساکن مانند له الملك سیم ماقبلش ساکن وما بعدش متحرک شده مانند
الا وفیه هدی چهارم ماقبلش وما بعدش متحرک چون انه هو وبه ان در شق اول
ودوم وسیم یک از قراء صله نکنند ودر شق سیم ابن کثیر صله کند ودر شق چهارم
همه قراء را صله است در حال وصل بغیر حرکه هاء ضمیر مضموم باشد آن همه را اشباع
بواو ودر جاکه مکسور باشد آن کسره را بیاء اشباع نمایند ودر حال وقف حذف
واو ویا کنند مانند تنوین که مصاحب اسم است در وصل وموافق او در وقف
وهمین حال دارد هاء هذه که از عدد اسم مونث است با آن ... نمایند ودر بعض
مواضع میان قراء در اشباع وقصر وسکون او خلاف است ومانچه تعلق بعاصم
وراوی او دارد ذکر میکنیم تا مبتدی را فایده دهد هاء یرضه لکم در سوره
زمر عاصم را قصر است ودر فیه مهانا در سوره فرقان حفص را اشباع است و
یؤده الیك در سوره آل عمران در دو موضع ودر نؤته در این سوره در دو موضع
ودر سوره شوری در یک موضع ودر نوله ما تولی ونصله جهنم در سوره نسآء
ودر یتقه در سوره نور ابو بکر را کسر هاء است ودر یتقه حفص را اسکان قاف

وقصرها است

وقصرها است ودر اقتده در سوره انعام ودر ارجه در سوره اعراف
وسوره شعرآء ودر الغه در سوره نمل عاصم را اسکان هاء است ودر غیر
اینها بشرط حرکت ماقبلش وما بعدش عاصم را اشباع است باب پنجم در بیان مد وقصر
بدانکه حروف مد سه است الف وواو ساکن ماقبلش مضموم ویاء ساکن ماقبلش مکسور
ساکن ماقبلش مفتوح ۳
اینها را حروف مد ولین خوانند واین مد دو قسم است مکتوبه وملفوظ مکتوبه
مانند آتونی که نوشته در او موجود است وملفوظ مانند له وبه که از
اشباع ضمه وکسره هاء ضمیر پیدا هرگاه ماقبل واو ویاء ساکنین مفتوح باشد
آن را لین خوانند نه مد مانند خوف وبیت ودر اینها بدون سبب از یک الف
زیاده نیست واین مد در اصطلاح قراء قصر ومد ذاتی وطبیعی خوانند وهرگاه
سبب بهم رسد زیاده بر الف یا چهار الف وپنج الف بحسب اختلاف قراء امتداد کند
بهم رسد واین مد فرعی گویند وسبب لفظی است یا همزه وسبب لفظ همزه است
یا سکون وهمزه متصل است یا منفصل وهمزه متصل مقدم است بر حروف مد یا موخر
در تقدیم مانند آمنوا واوتی وایمانا هیچ از قراء وان نافع بروایت ورش
از طریق ازرق مد باشد ودر تاخیر مانند شآء وسیء وسوء همه قراء را مد است
مگر آنکه در مقدار آن با هم اختلاف است واین مد بسبب اتفاق قراء مدوا.

مد منفصل

خوانند و در انفصال مانند الی انفسهم و قولوا انفسکم و فی انفسهم
و لما الآ و بدان در امتداد ان خلاف است بعض از امد دهند و بعض
نه مگر در کلمهٔ توحید بجهت تعظیم همهٔ ایشان را مد هست و ایراد سبب اختلاف
مد جایز خوانند و در این دو قسم عاصم را چهار الف مد هست و سکون
نیز بر دو قسم است لازمی و عارضی لازمی آنست که بهیچ وجه از حرف منفک
نشود و عارضی آنست که گاهی باشد و گاهی نباشد و هر یک از اینها
مد کنند یا مظهر مدغم آنست که اینجا حروف ساکن مشدد باشد
مانند اتحاجونی و مظهر مجزوم مانند الآن و در این دو قسم همه قرا را
مد تمام است و بعضی در مدغم یک الف زیاده گفته اند و جمهور را
تفاوت فی ما بین مدغم و مظهر نیست و عارض مدغم در قرائت ابو
عمرو است در ادغام کبیر مانند قال لهم و سیقول لک و قیل
لهم و عارض مظهر در حرف متحرک غیر مشدد است در وقف مانند
قال و سیقول و قیل و مطر السوء و شیء و خوف و جز این که
حرف مد که از شرط و سبب آن را مرجح بینند هر دو قوی باشند
عاصم را چهار الف مد باشد و بعضی پنج الف نیز گفته اند و شرط قوی
آنست

آنست که ماقبل حرف مد از جنس مد باشد چنانچه گذشت و موجب قوی
همزه است اعم از اینکه متصل باشد یا منفصل یا سکون لازم اعم از اینکه
مدغم باشد یا مظهر و سکون عارض در همزه و شرط ضعیف در حرف
لین و موجب ضعیف سکون عارض است در غیر همزه و در عین
ابتدای مریم و شوری طول و توسط بجهت ضعیف شرط و قوه موجب
و قصر جایز لا قصر طریقت طیبه و نشر نیست و در میم ابتدای آل
عمران در حالت وصل بجهت تغیر سبب دو وجه جایز است طول
بجهت اصل و عارض و قصر بسبب اعتبار آن و نخ اولی است و توسط بعض
در شفاعت قائل اند وجهی ندارد و هرگاه بسبب سکون عارضی باشد
در ان سه وجه جایز است طول که سه الف است بجهت اعتبار
عارض و قصر که هر یک الف است بجهت اصل و عارض و توسط که
دو الف است بجهت مراعات جانبین لیس در امثله ساکن عارض
مدغم در سه مثال اول که قال و سیقول و قیل باشد
بجهت قوه شرط و ضعف موجب و در مثال چهارم و پنجم
که مطر السوء و شیء باشد وجه ضعف شرط و قوه موجب

طول اولی بر توسط و توسط اولی بر قصر و در مثال ششم و هفتم
که هر دو ضعف بجهت خوف و جبر است قصر اولی بر توسط و توسط
اولی بر طول است پس مد بر سه قسم است واجب و لازم و جایز
واجب در جائی است که همزه متصل بحرف مد باشد و لازم در دو قسم است
که سبب سکون لازمی باشد و جایز جائی است که سبب همزه منفصل
یا سکون عارضی باشد سبب معنوی دو چیز است اول مبالغه در نفی
در قراءة حمزه از بعضی طرق مانند لا ریب دوم مد تعظیم که قوم
آن منفصل است در کلمه توحید بجهت تعظیم نه بسبب همزه و از
عاصم بروایت حفص از طریق قیل قصر در منفصل وارد شده
در حرز طیبه و تیسیر باب ثانی در بیان ادغام کبیر و صغیر از متماثلین
و متجانسین و متقاربین بدانکه و ادغام لام تعریف نزد حروف
شمسیه و اظهار آن نزد حروف قمریه مشتمل بر دو فصل

فصل اول

در بیان ادغام کبیر و صغیر از متماثلین و متجانسین و متقاربین بدانکه
ادغام در لغت بمعنی داخل کردن است چنانکه گوید عرب ادغمت اللجام
فی فم الفرس و در اصطلاح قراء داخل کردن حرفیست در حرفی

و ادغام

و ادغام بر دو قسم است کبیر و صغیر ادغام کبیر آنست که مدغم متحرک
باشد اگر ساکن نمود در مدغم فیه درج کنند و عاصم را از این قسم
چند کلمه باشد من حقّ [illegible] در انفال بروایت حفص و تحاجونی در انعام
و لا تامنا در یوسف و در لا تامنا اشمام با ادغام حتم باشد
و آن ضم شفتین با معلوم شود که مدغم مضموم بوده و آنرا اعمی ادراک
نتواند کرد بانکه ادراک روم حس نماید و اصم ادراک اشمام تواند کرد
بخلاف ادراک روم زیرا که ادراک اشمام موقوف بحس بصر و ادراک
روم موقوف بحس سمع است و ما مکنّی در کهف و تامرونی
در زمر و ادغام صغیر آنست که مدغم ساکن بغیر حرف مد باشد و در ثانی
درج نماید و این بر سه قسم است **قسم اول** آنست که مدغم
و مدغم فیه از حیثیت مخرج و صفات متفق هم باشند و اینرا در اصطلاح
قراء ادغام مثلین می نامند مانند یوجّهه فاضرب بعصاک
و قد دخلوا و اذ ذهب فی عصوا و کانوا و هر که حرف
اول حرف مد باشد مانند امنوا و هاجروا و فی یوم
در آنها ادغام نکنند بجهت آنکه در حرف مد یک الف مد می باشد.

وان بنزدیک من مطلق است در میان دو حرف هرگاه ادغام شود از مدت
بیرون رود و این قسم ادغام متفق علیه قراء است قسم دوم آنست
که از جهت مخرج متحد و از جهت بعض صفات مختلف باشند
این قسم را در اصطلاح قرّاء ادغام متجانسین گویند
فقد تبین واجیبت دعوتکما وقالت طائفة
واذ ظلموا وبل طبعت ذالک ارکب معنا
احطت وفرطت وبسطت و ادغام یلهث
ذالک وارکب معنا از عاصم خلاف است و مشهور
ادغام است و طاء در تاء بنحویست که ادغام شود که صفات
اطباق اثر باقی ماند قسم سیوم آنست که از جهت مخرج
باصفات مدغم و مدغم فیه قریب بهم باشند و این قسم را
در اصطلاح قراء ادغام متقاربین خوانند و عاصم را در این
قسم ادغام قاف مختلف است نخلقکم است بکاف با القاء استعلای
قاف و عدم آن لا اثر اول بار است و بروایت بکر ادغام
ذال متفقات اتخذ و اخذت است در تاء و مانند اتخذت

واخذت

~~واخذت وعاصم نیز ادغام ذال متفقات اتخذ و اخذت است در تاء مانند~~
واخذت و عاصم نیز ادغام میکند لام قل و بل را در راء و تخفیف نون
ران برا در سوره قیامه و همان روایت نون لفظ یس و نون لفظ ن والقلم
ودر واو اظهار میکند فصل دوم در بیان ادغام لام تعریف است در نزد حروف
شمسیه ادغام و نزد حروف قمریه اظهار است و تسمیه بعض حروف بشمسیه و بعض بقمریه
بجهت آنست همچنانکه جرم شمس عظیم تر شده ماهیت لام نیز در این حروف کم
تر شود و چنانکه جرم قمر روشن است ماهیت لام نیز در این حروف مسموع شود وجه دیگر آنکه
در لفظ الشمس لام مخفی و در لام القمر ظاهر است و حروف شمسیه چهارده اند
چنانکه در ضمن مثالها که معلوم میگردد نیز مثال تاء التواب ثاء الثواب دال
الدواب ذال الذباب راء الرقاب زاء الزکات سین الشهاب شین الشراب
صاد الصوم ضاد الضلال طاء الطلاق ظاء الظمان لام اللیل نون النهار و بواقی حروف
حروف قمریه اند و انواع ادغامات آنچه موافق مذهب عاصم بود در این مختصر ذکر کردیم
فصل دوم در بیان احکام میم ساکن نزد حروف هجا و در آن سه حکم است
حکم اول چون میم ساکن به میم رسد ادغام شفاهی با غنه شود مانند انهم
مهتدون و میم مشدد نیز حکمش همین است حکم دوم میم ساکن چون

[illegible]

و اظهار آن در نزد حروف قمریه
بدا کم لام تعریف اسم قرار در
حروف شمسیه صح

۱۶

چون بحروف بعث رسد اظهار را نکو شمرند وهم فيها وامراته وآتاه ورزقنا
بنوعی قول است اظهار را اخفا مانند واذا بطشتم بطشتم جبارين صحيح است اما
اظهار بنا بر مذهب ابو الحسن منادی و ابو طالب ابن مکی و جمعی از قرا اقبال و اخفا
بنا بر مذهب جمعی از اهل الاداء و مصريان و ابن اد الدانی بنا بر اصطلاح اهل قراءه در حکم
نون ساکن نزد باء که از قلب بميم نمی اخفا نمايند و در ادغام کبير بنا
بمذهب ابو عمرو ميم متحرک ساکن کرديده نزد باء اخفا نمايند مانند اعلم بما
حکم سيم ميم ساکن چون بباقی حروف رسد اظهار کنند مثال هم کانا آتاه اشلهم
جيم ام جعلوا حاء ام حسبت خاء ام خلقوا دال امدونا
ذال ام ذکر هم راء امرهم زاء ام زاغت سين امسك
شين فامسوا صاد ام صبروا ضاد هم ضلوا طاء قطرها
ظاء وهم ظالمون عين ام على غين طعم غرف فاء هم
فوقهم کاف هم کانوا لام ام لهم نون امنا
هاء انفسهم ياء ام يقولون **فصل دوم** در بيان احکام تنوين
و نون ساکنه نزد حروف هجا بدانکه تنوين نون ساکنه است لفظی
در عوض دو زبر و دو زير و دو پيش و آن شش کونه است جزم و تبيان

الف

و نون ساکن را نزد حروف هجا چهار حکم است چون بحروف يرملون رسند
ادغام ميشوند و معنی ادغام در باب آن گذشت در لام و را ادغام بی غنه
و در يومن باغنه ميشوند و معنی غنه نيز در مخارج بيان شده مثال غنه من لدنه
ومن ربهم رحيم مثال با غنه من ياتيه عذاب يخزيه من ماء هدى
ومن ولی وما لهم من نور فغوا و نون مشدد نيز همين حکم دارد و نون
ساکن در چهار کلمه از حروف يومن اظهار شود عنوان و صنوان و دنيا
و بنيان زيرا که مدغم و مدغم فيه در يک کلمه اند هرگاه ادغام شود شبه حروف
مثل حيا باهم رسد و اين در کلام عرب جايز نيست و نيز مشتبه بمضاعف کردد
قسم اول تنوين و نون ساکن چون بحروف حلق رسند اظهار شوند و اظهار در اصطلاح
قرا آشکار کردن حرف است از مخرج و حروف حلق شش است همزه و ها و عين
و حاء و غين و خاء است مثال همزه من آمن الاء هاء انهار حرف
حاء مين انعمت اجر عظيم حاء من حكيم حميد عين من علم عفو
خاء من خير وعليم خبير اما اظهار نون ساکنه و تنوين نزد هاء و عين و حاء
مهمليتی ضرورتست ونزد همزه وغين و خاء معجمين تمام صفت و
و غنه در اظهار است بنا بر آنکه حركت همزه در قرائت نافع بروايت ورش

منقول و نون نحو عنبر و خفا در قرائت ابی جعفر و نافع از طریق
مصنفین اخفا شد   نون ساکن و تنوین چون بیا موحده رسند
قلب بمیم شوند و میم نیز نحو با اخفا شود و قلب در اصطلاح قرا بدل کردن
حرفیست بحرفی مانند انبئهم و سمیع بصیر و خفا میم منقلب از نون
و تنوین نحو با بقانه غنه است چنانچه در باب میم ساکن مذکور شد
نون ساکن و تنوین چون بیانزده حرف رسند خفا شوند و خفا در
اصطلاح قرا پنهان کردن حرفیست نحو حرفی و این حروف پانزده اند
تا و ثا و جیم و دال و ذال و سین و شین و صاد و ضاد و طا و ظا
و فا و قاف و کاف مثال تا انت نوکا تنحوا تا دوا نثی و ازواجا
ثلثة و جیم انجینا و صباجا دال عنه و دکا دکا دان من ذکر و
طعاما ذا غصة را انزل و یوم منذ زرقا سین ان سلام سلاما
شیء انشاء و یوم شتی مثال و صادا نصرهم فاصفا ضاد من ضل
و قوما ضالین طاء من طین لیلا طویلا ظاء ان ظلموا انظر
ظلا ظلیلا فا من فتنة و کل فیها قاف من قبل و علیم قدیر
کاف ان کان علیا کبیرا   بدانکه که ادغام نون ساکن و تنوین در میم

وراء بجهة اقرب بیست و دو حرف بسبب قرب اظهار شان از انها نحو حروف
حلق بلکه بعد و قلب شان نحو با بمیم بسبب مواخی بودن انها بمیم در غنه
و اخفا میم نحو با و بسبب مشارکت میم و با در مخرج و اخفا نون ساکن
و تنوین نحو باقی حروف بسبب آنست که نه القرب دارند که ادغام شوند
و نه آن بعد را که اظهار شوند بلکه بلکه توسط اخفا میکردند   در بیان
احکام تفخیم و ترقیق را آنست بدانکه اسباب تفخیم فتحه راست چون رسول
و ضمه آن چون رسل و سکون او بعد از فتحه چون ارسل و بعد از ضمه
ارسل و ما بین کسره ما قبل و حروف مستعلی ما بعد مانند قرطاس و فرقة و ارصادا
و لبالمرصاد و ما بعد کسره عارض چون ارجع و کسره منفصل چون الذی ارتضی
و در سکان متحرک آن در آخر کلمه در وقف بعد از فتحه چون و القمر و بعد
از الف چون النار و بعد از ساکن ما قبل مفتوح چون بدر و بعد
از ضمه چون ذر صفر و بعد از ساکنه ما قبل مضموم چون لفی خسر و اسباب
ترقیق کسره او چون رجال و سکون او بعد از کسره چون احصر اوت
و اسکان متحرک او در آخر کلمه در وقف بعد از کسره ما قبل چون کفر
و بعد از ساکنه ما قبل مکسور چون السحر و بعد از یا ساکنه چون خیر

وقف بود در فرق وصلا و در مصر و عين القطر وقف دو وجه جايز است اما
در فرق تفخيم اولى است بجهة آنكه در اصل در راء تفخيم و ما بعد آن حرف
مستعلى است و ترقيق بجهة آن است كه ميان دو كسره و در مصر
نيز تفخيم اولى است عملا بالاصل و نظرا الى الوصل و ترقيق آن بجهة
كسرهٔ ما قبل اوست و در عين القطر ترقيق اولى است بسبب آنكه ما قبل
او مكسور است و وصلا مكسور است و تفخيم آن بجهة حمل كردن با حال
راست و راى كه بعلت تشديد مكرر شود تابع حركت خود است در
تفخيم و ترقيق مانند البرّ و البرّ باء و در راء حكم ديگر هست كه مخصوص بعاصم
بروايت ورش كه ذكر آنها در اين رساله موجب تطويل ميشود
هركه خواهد بكتب مبسوطه رجوع نمايد در بيان معنى وقف و اقسام
و انواع آن و احكام آن و معنى اختلاس و اشمام و روم و در موقوف
مشتمل بر سه فصل و چهار تنبيه **فصل اول** در بيان معنى وقف و اقسام
آن وقف در لغت بمعنى بريدن و درنگ كردن است و در اصطلاح
قرّاء بريدن صوت و نفس است در آخر كلمه بعد از آنكه حرف آخر
اگر متحرك باشد ساكن ساخته و اگر ساكن باشد بحال خود گذارند

و اين

و اين بجهة آنست كه چون قارى را ممكن نيست كه قصه و بعضى آيات قرآن را بيك نفس
تمام كند ناچار است از وقف نمودن در جايى كه از خلط محفوظ باشد و نشوند از آن
محفوظ كه و اقسام آن چهار است تام و كافى و حسن و قبيح لا تام آنست
كه از حيثيت لفظ و معنى تمام بود محتاج بما بعد نباشد و اين در راس آى
و غيره مى باشد مانند وقف در مالك يوم الدين و ابتدا از اياك
نعبد و وقف بر هم المفلحون و ابتدا از ان الذين و در ميان
آيه مثل وقف بر اذ جاءنى و ابتدا از و كان
الشيطان نمودن و اگر كلام تعلق بما بعد دارد از جهت معنى دون
لفظ از او وقف كافى گويند و وقف در وى پسنديده است
و ابتدا از ما بعد وى جايز و اين نيز در راس آى و غير آن مى باشد
مثل وقف بر مما رزقناهم ينفقون و ابتدا از و الذين يؤمنون و وقف بر من
ربك و ابتدا از و بالآخرة هم يوقنون و اگر كلام تعلق بما بعد دارد از جهت
لفظ بدون معنى آن را وقف حسن گويند زيرا كه در نفس الامر وقف در وى
است اما جايز نيست ابتدا از ما بعد او مثل وقف بالحمد لله و ابتدا از
رب العالمين مگر آنكه از سر آيه باشد بر حديث كه از ام سلمه رضى الله عنها

مرویست که حضرت رسول صلعم در سر هر آیات وقف میکرد مثلا میفرمود
که بسم الله الرحمن الرحیم و وقف میکرد و ابتدا میکرد بالحمد لله رب العالمین و وقف
میکرد و از ابتدا الرحمن و در الرحیم وقف میکرد و ابتدا از مالک یوم الدین میکرد الی
آخر قرآن لا وقف قبیح است که از حیثیت معنی و لفظ تعلق با ما بعد داشته باشد
و قاری بجهت اضطرار و یا بجهت از رسانی نفس و در اختیار رجعت نمایان
ما قبل کلام وقف نمیکرد حسن بعد عود بر موقوف علیه زیرا که وقف در
الحمد جایز نیست مثلا وقف بر الحمد و ابتدا بر لله و وقف بر رب و
ابتدا از العالمین **فصل سیم** به انکه وقف واجب و حرام در قرآن مجید نیست
مگر آنکه تغیر در معنی بهم رسد و بیم کفر باشد مانند وقف بلا اله بدون الا الله که کفر
محض است و والله لا یهدی بدون جمله القوم الظالمین و الیوم القیامة
والقوم الکافرین که لازم آید چه اینها لا بتقدیر پس هیچ نقص از او از قرآن
حضور را لازم نکنند و ابتدا کردن جایز نیست بکلام که در لازم کفر
رود مانند الا الله فقیر بدون ذکر قول الذین کفروا و مانند اینها
در بیان احکام و انواع وقف و معنی اصطلاحی و رسم در موز آن بدانکه
موقوف مستعمله بر نه نوع میباشد **نوع اول** وقف بر ادغام چون

نوع دویم وقف بحذف است چنانچه در کلمتین مذکورتین در قرأت حمزه
بر همزه آنها را در وقف حذف نماید چون شیئ دره **نوع سیم** وقف با سکان است
چنانچه در کلمه لم ولم و قم و لم که بعضی از قرّاء در وقفها با نها اسکان نمایند چنانچه
گویند لم و قم و قد و لم **نوع ۴** وقف با ثبات است چنانچه در کلمه واق و هاد
نقد بحث الثقادس کبنی میان تنوین و یاء یارا حذف نمودند بعضی از قراء
در وقف آنرا ثابت میدارند چنانچه گویند هادی و واقی و مانند اینها و لفظ
اناکه در رسم با الف نوشته میشود وصلا الف حذف و در وقف ثابت **نوع پنجم**
وقف با بدال است چنانچه از ما آت تانیث در وقف بدل ها
میکنند مثلا رحمت در زکات و صلاة و حیاة و هر گاه تاء مستطیله ثبت شده
باشد وقف آنها برسم است **نوع ششم** وقف بنقل است چنانکه وقف در کلمه الارض
و الارض و الآخرة در قرأت حمزه نقل حرکت همزه ما قبل
وقف و همزه حذف میگردد **نوع هفتم** وقف با شمام است و بیان او شد در باب
ادغام و اشمام در لغت بو یا نیدن است و در اصطلاح قراء
سکون ما که حرکت موقوف علیه مرفوع و مضموم است
حسنی و در اصطلاح قراء اندا ختن بعضی از حرکت است

در وقف استماع دارد کسی را میسر است که قریب بقاری باشد و این بعض حرکت
میانه مرفوع و مضموم و مجرور و مکسور و وقف باسکان است و اسکان انداختن تمام
حرکت است در وقف و این مشترک است میانه مرفوع و مضموم و مجرور و مکسور و
منصوب و مفتوح مثال جمله چون نستعین و من قبل و من نصیر و فاجرهن و لتقیف
و امن و اشمام و روم را در ضمه و کسره عارض نیست چنانچه در منصوب نه مثل تنوا
و لمن الملک پس بجهت التقاء ساکنین در مثال اول دال را از ضمه حرکت
حرکت دهند و در مثال دوم نون را بنا بر قاعده الساکن اذا حرک حرک بالکسر وصلاً
کسره داده اند پس در این دو مثال منصوب و مفتوح مگر اسکان نیست و بعضی
جهال قرّاء که تجویز روم در منصوب و مفتوح شده اند خطا اند زیرا که منع
داخل در وقف بر کلمات است و دیگر وقف در هاء ساکن که بدل از تاء مدوره است
مانند رحمة و من رحمة ... حال وصل و الا وقف در هائی که مضموم و مکسور باشد
در آن شرط قرب است الا اگر مطلقا اشمام و روم در آنها نیست و ائمه مطلق
اشمام و روم در آنها جایز است و در قول سیم تفصیل است و آن این است که بر دو
صنف است یا قبلش مفتوح چنین لعبره و مع ساکن چنین منه و الف چنین اخاه
در این دو قسم اشمام و روم را قائلین قول سیم جایز نمیدانند و در باقی

مضموم چون ادعوه و مکسور چون به و ساکن ما قبل که از حروف علت باشد
چون عقلوه و القوه و علیه و فیه جایز نمیدانند هرگاه موقوف
علیه غیر همزه و ما قبل او حرف مد و لین باشد وقف در مرفوع و مضموم
او هفت وجه جایز است طول و توسط و قصر در حالت اشمام و
طول و توسط و قصر در حالت اسکان و قصر در حالت روم زیرا که روم
حکم وصل دارد و هرگاه حرف موقوف علیه مکسور باشد بعد از حرف مد و لین
در او چهار وجه جایز است طول و توسط و قصر در حالت اسکان و
قصر در حالت روم و اگر بعد از حرف مد لین حرف موقوف علیه
منصوب یا مفتوح باشد در او سه وجه است طول و توسط و قصر
بدانکه اشمام بر چهار نوع است اول اشاره بعضو است چنانچه گذشت
دوم خلط حرکت و حرکت مانند قیل که در بعضی قرائت
خلط کسره قاف بضمه میکنند سیم خلط حرف بحرف در بعضی
قرائت مانند صراط که صاد او را بصاد معجمه مخلوط میکنند
و چهارم اصطلاحی نیز اشمام گویند و روم عبارت از باقی
گذاردن ثلث حرکت و انداختن دو ثلث دیگر در حالت

وقف و اختلاس در لغت بمعنی ربودن است و در اصطلاح قرّاء
ربودن ثلث حرکت است در وصل و این محقّق میشود در ادای
کلمه باخفاء صوت و راللّه حرف **هشتم** در بیان رموز وقف و وصل است
بدانکه رموز معموله هفتست میم و طا و جیم و زا و صاد و لا وقف و صلی
صلی و ق و قلی و کاف و سین و وقفه و صه و صب و ج لا رموزیکه شیخ عبد
محمد الطیفور سجاوندی وضع نموده شش رمز است اوّل میم علامت
وقف لازم است هرگاه از آن در گذشته در کلمات مابعد وقف نماید
مرهم ناخوش در معنی میرود مانند انّهم اصحاب النّار م ا با
الّذین یحملون العرش و در الّذین وقف نمودن شکّی نیست
که فساد در معنی لازم آید و طا علامت وقف مطلق است یعنی
وصل از برای وصل اولی نیست و این در وقف تام نوشته
میشود جیم علامت وقف جایز است یعنی دلیل وقف و وصل
در او هست امّا وقف اولی است و زا وقف مجوّز است یعنی دلیل
وصل اولیست از وقف و صاد وقف مرخّص است یعنی هرگاه قاری
اتّصال تمام کردن آیه در یک نفس نتواند مرخّص است که در این موضع

وقف نماید

وقف نماید و در صحیح با اعاده نیست و لا علامت لا تقف است یعنی در او
اختیار را وقف نماید کرد و اگر لفظ نارسا کند اعاده موقوف علیه لازم است
الّا اگر لا در آیه جمع شود اعاده لازم نیست اگرچه بعضی ائمّه مسئله گفته‌اند
و لیکن از متأخرین رموز دیگر بجهت توضیح باین منضم نموده‌اند چنانچه در موضع
طا وقف و در موضع زا صلی و در جای لا وصل نویسند و بعض رموز دیگر وضع
نموده‌اند چنانچه علامت قیل فیه الوقف و قیل لا وقف قلی نویسند
و سین علامت سکته است و غرض از سکته قطع صوت است
بدون قطع نفس و این در وصل جاریست و وقفه بر عکس اینست
که در او قطع صوت و قطع نفس هر دو میشود امّا زود تجاوز می‌نماید
و کاف بمعنی کذالک است یعنی حکم رمز ماقبل خود دارد و ج لا در میان
دو کلمه متعانقه باشد یعنی وقف در یکی از کلمتین اولی دیگری میشود پس هرگاه
وقف در ثانی اولی باشد در اوّل صلی نویسند یعنی وصل کنند فقط را
وقف کنند بعد را زیرا که صاد علامت وصل و قاف علامت قیل است
مانند لا ریب فیه و وقف در فیه اولی است از لا ریب و هرگاه وقف
در اوّل اولی باشد در ثانی صب نویسند یعنی وقف کنی قبل را

و وصل کنند لهذا مانند لعله التهلکة و احترازو وقف بر لعله التهلکة
اولی است از او احترازا و هرگاه اولویت در هر یک مختلف فیه
باشد چه بنویسند یعنی جواز وقف در هر یک مختلف فیه است و
علامات معانقه سه نقطه است و قاف اولست که با نضمام رمز است
در هر یک از کلمتین است مرقوم می شود حدیث بدانکه ائمه باز چندی از
دیگر وضع کرده اند از جهة بیان عشرها و خمسها و آیات خلافیه و انها این است
سا هم حب و عب و فی و ب و لب شئ لله مک چون کوفی و بصری در خمس اتفاق
نمایند هم رمز این ل است و چون اختلاف کنند رمز کوفی هم الف است
و رمز بصری حب و چون کوفی و بصری در عشر اختلاف کنند رمز کوفی
سا با یا الف و رمز بصری عب و هرگاه اتفاق کنند رمز این ل
رمز کوفی فت و چون در آیه میان کوفی و بصری اختلاف واقع شود
رمز کوفی کوفت و رمز بصری ب و لب علامت لام بصری است و
چون در میان کوفی و شامی اختلاف بهم رسد رمز شامی ش نویسند
و چون میان مدنی و کوفی اختلاف بهم رسد رمز مدنی مد نویسند
و چون در میان مکی و کوفی اختلاف بهم رسد رمز مکی مک نویسند

والله اعلم

والله اعلم بالصواب **مقدمه** در بیان نسب و بلد و تاریخ فوت
عاصم و راویان او و سند قرائة وی و اختلافی که واقع است میانه
بکر و حفص بدانکه قرائت مشهوره و لهذا اهل الله متداول در بلاد عجم
و اکثر از بلاد عرب قرائت عاصم است لهذا در این رساله اکتفا
بآن می شود و نسب عاصم بموجب است عاصم ابن بهدله ابن ابی
النجود کوفی عاصم نام اوست و بهدله اسم مادر اوست
و چون والده او از اکابر عرب بود اورا بآن خوانند و ابی النجود بفتح
جیم و نون و ضم دال بود است و بعضی گفته اند که نام عاصم عبد بود واو
پیشوای اهل کوفه بود و در قرائت بعد از عبد الرحمن سلمی
هیچ کس برابری نبود و جمع کرده میان فصاحت و اتقان و تحریر
و تجوید و آواز حسن نیکو داشت و هیچ کس بجز او نخواندی و
از تابعین بود وفاتش در کوفه بود در اواخر سنه سبع و عشرین
مائة و او قرآن را فرا گرفته از ابو عبد الرحمن سلمی و ابی مریم
زر بن حبیش سعد الشیبانی و عبد الرحمن اخذ کرده بود
از علی ابن ابی طالب و غیره و زر اخذ کرده بود از عثمان ابن عفان

وعبد الله ابن مسعود و عاصم را دو راوی است یکی شعبة بن عیاش
ابن سالم که مکنی است با ابو بکر و بعضی گفته‌اند که اسمش احمد است
و غیر این نیز گفته‌اند لیکن اول اصح است و از قبیلهٔ بنی اسد است
ولادتش در کوفه سنهٔ خمس و تسعین من الهجرة و وفاتش در جمادی
الاول سنهٔ ثلاث و تسعین و مائة در کوفه واقع شده و او
قرآن را قرائت گرفته بود از عاصم [illegible] و در نحو و علم حدیث
کامل و صاحب فن بود و اما حفص کنیتش ابو عمر است و ا
واو از قبیلهٔ بنی اسد است و عاصم او را ابن زن که بود و
در حجر و مربی وی بود ولادتش در کوفه سنهٔ تسعین من الهجرة
ابن معین گفته که روایت صحیحه از قرائت عاصم روایت حفص است
از ابن منادی روایتست که قوم حفص را در حفظ و ضبط قرائت
فوق شعبه میشمردند و وفاتش در کوفه بود سنهٔ ثمانین و مائة
بر قول اصح و این دو در بعض از کلمات قرآنی با یکدیگر مخالف بوده‌اند
ولیکن این مخالفت مخل معنی نیست پس در هر کلمه که بکر حفص مخالف
نموده روایت حفص همان ساختیست که نوشته شده و روایت

بکر

بکر بر حقی در این باب اختلافات ایشان بدستوریست
که از علما و ائمهٔ سلف رسیده و تفصیل سوره و ذکر میشود
در سورهٔ فاتحة الکتاب راویان عاصم را اختلافی نیست و باقی
قرّا را در بعض کلمات آن خلاف است و در این رساله تیمناً
ذکر میشود عاصم و کسائی و یعقوب ملک را با الف خوانند و باقی قرّاء
ملک بغیر الف و ابو عمرو و یعقوب میم الرحیم را در میم مالک ادغام
نموده و غیرهم اظهار و ابن کثیر بروایت قنبل و یعقوب بروایت رویس
الصراط و صراط را بسین خوانده‌اند و حمزه صاد را بخلط بزاء معجمه
چنانکه ذکر شد سابق و باقی قرّاء بصاد خالصه قرائت نموده‌اند و حمزه
و یعقوب علیهم را بضم ها ادا نموده‌اند و باقی بکسره و ابن کثیر و قالون و
ابو جعفر بصلهٔ میم جمع خوانده و غیر ایشان بدون صله سورة البقرة و در تم
اتخذتم و هر صیغه که از باب اخذ و اتخاذ بود باشد حفص اظهار میکند
ذال را چنانچه سابق مذکور شد و بکر ادغام میکند بمرتبه که از ذال
اثر نمی‌ماند و تاء مشدده ملفوظ گردد و هزوا و کفوا حفص بواو
خوانده و بکر بهمزه هر جا که باشد تعملون اولئک حفص بتاء

خطاب خوانده و بکر بیاء غیبت خوانده و در این کلمه بکر و حفص در چهار
موضع اختلاف نموده اند یکی در موضع مسطور و دوم در آخر سوره
هود سیم آخر سوره نمل چهارم آخر سوره منافقون لجبریل حفص
بکسر جیم و یاء ساکن بعد از راء خوانده و بکر بفتح جیم و راء و همزه
مکسوره بعد از راء بدون یاء هر جا که واقع شود میکائیل حفص این
کلمه را بروزن مفعال خوانده و بکر میکائیل بروزن مفعائیل عهدی
حفص بسکون یاء خوانده اما در وصل ساقط می شود و بکر بفتح
یاء ثبت بعکس عهدی از ایشان روایت شده و این در سه موضع
یکی در این سوره و دوم در سوره حج سیم سوره نوح مختصرون ام
یقولون حفص وصل کلمتین نموده و بتاء خطاب خوانده و بکر در
مختصرون وقف نموده بیاء غیبت خوانده از برای حفص لا یسماعی
و بجهت بکر طاء بسرفی نوشته شده و لرؤف حفص این کلمه را هر جا
که باشد بروزن فعول خوانده و بکر بحذف واو بروزن فعل
خطوات حفص این کلمه را هر جا که باشد بضم طاء خوانده و بکر
بسکون لیس البرّ ان حفص بنصب راء خوانده و بکر برفع من موص

جنفا حفص بسکون واو و تخفیف صاد خوانده و بکر بفتح واو و تشدید
صاد و لتکملوا العدة حفص بسکون کاف و تخفیف خوانده و بکر
بفتح کاف و تشدید میم البیوت هر جا که واقع شود خواه معرفه و خواه
نکره حفص بضم باء موحده خوانده و بکر بکسر آن حتی یطهرن حفص
بسکون طاء و ضم هاء خوانده و بکر بتشدید طاء و هاء بفتحتین قدره
در موضعین حفص بفتح دال خوانده و بکر بسکون آن وصیّة حفص
بعکس بنصب تاء منونه خوانده و بکر برفع وی و یبسط حفص بسین
خوانده و بکر بصاد خالص جزءا هر جا که باشد حفص بسکون زاء خوانده
و بکر بضم آن نعما هی حفص بکسر عین خوانده و بکر با اختلاس و سکون
عین و بیان اختلاس ذکر شد و یکفر حفص بیاء غیبت خوانده
و بکر بنون متکلم فأذنوا حفص بسکون همزه و فتح ذال معجمه خوانده
رضوان حفص بکر باثبات الف بعد از همزه و کسر ذال معجمه
بکسر راء مهمله خوانده و بکر بضم هر جا که واقع شود سوای رضوانه
سبل السلام در مائده نحو خ طیبه و صاحب منبر و جهه در این جا
و در انعام حفص بفتح یاء خوانده و بکر بسکون آن المیتة هر جا

که باشد حفص بتشدید یاء و کسر یاء خوانده و بکر بسکون آن و هرگاه بعد از
الف لام باشد باید کلمه بلد باء و ضم باشد مانند بلد میّت بلد میّت
حفص بفتح عین و سکون یاء خوانده و بکر با بکسار عین و ضم یاء دیگر یا هر جا
که واقع شود حفص بقصر و بغیر همزه خوانده و بکر بمدّ بهمزه فنبؤهم حفص
بیاء غیبت خوانده و بکر بنون متکلم در این موضع لیجزی سکون یاء آخر
و اشباع در سابق ذکر شد یبغون و یرجعون حفص بیاء
غیبت خوانده و در هر دو موضع و بکر بتاء خطاب و حجّ البیت
حفص بکسر حاء و بکر بفتح خوانده در این موضع و ما یفعلوا
من خیر فلن یکفروه حفص در این دو لفظ بیاء غیبت
و بکر بتاء خطاب خوانده قرح هر جا که باشد خواه نکره و خواه معرفه
حفص بفتح قاف خوانده و بکر بضم آن توته ذکر شد ممّا یجمعون
حفص بیاء غیبت و بکر بتاء خطاب در این موضع لتبیّننّه للناس
و لا تکتمون در دو موضع حفص بتاء خطاب و بکر بیاء غیبت خوانده
سوره نساء و سیصلون حفص بفتح یاء خوانده و بکر بضم آن
یوصی بها در موضع اوّل حفص بکسر صاد خوانده و بکر بفتح آن مبیّنة

مطلق

مطلق حفص بکسر یاء خوانده و بکر بفتح آن خواه مفرد باشد و خواه جمع علیکم
و احلّ حفص کلمتین را متّصل ساخته بضم همزه و کسر حاء خوانده و بکر در
علیکم وقف نموده و بفتح هر دو خوانده و اذا احصنّ حفص بضم
همزه و کسر صاد خوانده و بکر بفتح هر دو کان لم یکن حفص بتاء تأنیث
و بکر بیاء تذکیر نولّه و نصله در سابق ذکر شد یدخلون الجنة
حفص بفتح یاء و بضم خاء خوانده و بکر بضم یاء و فتح خاء سوف یؤتیهم
حفص بیاء غیبت و بکر بنون متکلم خوانده سوره المائدة شنآن
حفص بفتح نون اوّل خوانده و بکر بسکون آن در موضعین و ارجلکم
حفص بنصب لام خوانده و بکر بکسر آن یدی الیک حفص بفتح
یاء اضافه خوانده و بکر بسکون آن رسالته در اینجا و در انعام حفص
بحذف الف تاء و فتح تاء و ضم خوانده و بکر با ثبات الف تاء و کسر تاء
و تاء است و عقّدتم حفص بتشدید قاف خوانده و بکر بتخفیف آن استحقّ
حفص بفتح تاء و حاء خوانده و بکر بضم تاء و کسر حاء الاولیان حفص بفتح
همزه و تشدید واو و کسر لام و اسقاط الف بعد از الغیوب حفص
بضم غین معجمه خوانده و بکر بکسر آن هر جا که باشد انّی الحین حفص بفتح یاء خوانده

وبکر بسکون آن سوره انعام من یصرف حفص بضم یاء و فتح رآء
خوانده وبکر بفتح یاء و کسر راء فتنتهم حفص برفع تا خوانده وبکر
بنصب آن ولا نکذب و نکون حفص بنصب باء موحده و نون
خوانده وبکر برفع هر دو افلا تعقلون حفص بتاء خطاب خوانده و
بیاء غیبت و همچنین آنچه در سوره اعراف است ولتستبین حفص بتاء
تانیث خوانده وبکر بیاء غیبت خفیة حفص بضم خاء معجمه خوانده
وبکر بکسر آن و همچنین است در سوره اعراف و رای کوکبا
حفص بفتح راء و همزه خوانده وبکر باماله هر دو و اگر بعد از کلمه رای
لام تعریف باشد مثل رای القمر و الشمس بکسر راء آن اماله الف
نباشد وصلا ولتنذر حفص بتاء خطاب خوانده وبکر بیاء غیبت
بینکم حفص بنصب نون خوانده وبکر برفع آن و ما یشعرکم
انها حفص وصل کلمتین نموده با فتح همزه وبکر در یشعرکم
وقف و ابتداء بهمزه نموده منزل حفص بفتح نون و تشدید زاء
معجمه خوانده وبکر بسکون نون و تخفیف زاء حرم علیکم
حفص بفتح حاء و راء خوانده وبکر بضم حاء و کسر راء خوانده هر جا

حفص

حفص بفتح راء خوانده وبکر بکسر آن یصعد حفص بتشدید صاد و عین
خوانده وبکر باثبات الف و تخفیف عین و یوم یحشرهم حفص بیاء
غیبت خوانده وبکر بنون متکلم و همچنین است در موضع ثانی سوره یونس
و آنچه در سوره فرقان و سبا است مقابل خود است مکانتکم هر جا که باشد
حفص بصیغه مفرد خوانده وبکر مکاناتکم بصیغه جمع و ان یکن میتة
حفص بیاء تذکیر خوانده وبکر بتاء تانیث و تذکرون هر جا که باشد
حفص بتخفیف ذال معجمه خوانده وبکر بتشدید سوره اعراف و لا کن
لا تعلمون حفص بتاء خطاب خوانده وبکر بیاء غیبت یغشی
اللیل حفص با سکون غین معجمه و تخفیف شین خوانده وبکر بفتح
غین و تشدید شین و همچنین کیفیت است آنچه در سوره رعد است
بسطة حفص بسین خوانده وبکر بصاد ائنکم و ان لنا و در این
سوره وانکم لتاتون الفاحشة و در عنکبوت و انا لمغرمون
در واقعه این کلمات را حفص بهمزه واحده مکسوره خوانده وبکر
همزه مفتوحه اضافه نموده معی حفص بفتح یاء وبکر بسکون
خوانده هر جا که باشد تلقف هر جا که باشد حفص بسکون لام و تخفیف

قاف خوانده و بکر بفتح لام و تشدید قاف آمنتم حفص بهمزهٔ واحده
ممدوده خوانده و بکر بزیادتی همزهٔ مفتوحه و همچنین است آنچه در طه
و شعراست یورثون حفص بکسر راء و بکر برفع خوانده و چنین است
آنچه در کهف است قال ابن ام حفص بفتح میم خوانده و بکر بکسر آن
معذرة حفص بنصب تاء خوانده و بکر برفع ان لا حفص علیّ با تشدید
یاء وصل نموده و بکر بئیس حفص این کلمه را بر وزن فعیل خوانده و بکر بئیس
بایاء ساکنه و همزهٔ مفتوحه بر وزن فیعل خلافا لغیره یمسکون حفص بفتح میم
و تشدید سین خوانده و بکر بسکون میم و تخفیف سین شرکاء
حفص بضم سین و فتح راء مهمله و کاف ممدوده مهموزه مفتوح خوانده
و بکر بکسر شین و سکون راء و کاف منصوبه منونه سورة الانفال
رمی حفص بفتح میم خوانده و بکر با امالهٔ محضه موهن کید حفص بحذف
تنوین نون و جر دال خوانده و بکر بتنوین و نصب دال و لو کثرت
و ان الله حفص باتصال کلمتین و فتح همزه خوانده و بکر در کثرت وقف
و همزهٔ مکسوره خوانده و من حیّ حفص بتشدید یاء بر وزن بتّه خوانده
و بکر بدو یاء مخففه اول مکسوره و ثانیه مفتوحه و لا یحسبن حفص

٤٠

بیاء غیبت خوانده و بکر بتاء خطاب للسلم حفص بفتح سین خوانده و بکر
بکسر آن چنانچه است آنچه در سورهٔ محمد صلعم هست سورهٔ توبه و عشیرتکم
حفص بغیر از الف بعد از راء خوانده و بکر با اثبات الف یضل حفص
بضم یاء و فتح ضاد خوانده و بکر بفتح یاء و کسر ضاد صلواتک حفص
بحذف بعد از لام بنصب تاء ~~واو بعد از لام~~ خوانده و بکر با اثبات
واو بعد از لام و بکسر تاء و باین طریق است در سورهٔ هود
مرجون حفص بحذف همزه خوانده میان جیم و واو و بکر با اثبات
همزهٔ مضمومه جرف هار حفص بضم راء و فتح هاء خوانده و بکر بسکون
راء و امالهٔ محضه در هاء ان تقطع حفص بفتح تاء خوانده و بکر بضم تاء
الا ان یزیغ حفص بیاء تذکیر خوانده و بکر بتاء تانیث سورهٔ یونس
الر حفص را در این سوره و در لواتی بفتح راء و بکر با امالهٔ
محضه نفصل الآیات حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بنون
متکلم و لا ادریکم حفص بفتح الف خوانده و بکر با امالهٔ محضه
بخلاف در این موضع و با خلاف در غیر طیبه و تیسیر در سایر
مواضع علی الفکم متاع حفص و نصب کلمتین نموده با نصب

عین و بکر در انفکم وقف عین را برفع خوانده امن لا
یهدی حفص بفتح یاء خوانده و بکر بکسر آن اجری حفص
بفتح یاء اضافه خوانده و بکر بسکون آن هرجا که باشد لجعل
الرجس حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بنون متکلم ننجی المؤمنین
حفص بسکون نون ثانیه و تخفیف جیم خوانده و بکر بفتح آن
ثانیه و تشدید جیم سوره هود فعمیت حفص بضم عین و تشدید
میم بکسره خوانده و بکر بفتح عین و تخفیف میم من کل
زوجین حفص به تنوین لام خوانده و بکر بدون تنوین و اما
کذاست این کلمه در سوره مؤمنون مجریها حفص بفتح
میم و اماله راء خوانده و بکر بضم میم و فتح آن الا ان ثمود
کفروا حفص بفتح دال خوانده بغیر تنوین و بکر بتنوین
دال و بر الف وقف نموده همچنین است آنچه در سوره عنکبوت و نجم
یعقوب حفص بنصب باء موحده خوانده و بکر برفع آن سعدوا
حفص بضم سین خوانده و بکر بفتح آن و ان کلا حفص بتشدید
و فتح نون خوانده و بکر بسکون آن یرجع الامر حفص بضم یاء و فتح

جیم

جیم خوانده و بکر بفتح یاء و کسر جیم سوره یوسف یا بشری در نحو
علیه و تمیر حفص بفتح و بکر باماله محضه خوانده دابا حفص
بفتح همزه خوانده و بکر بسکون آن حافظا حفص بفتح حاء
و اثبات الف و کسر فاء خوانده و بکر بکسر حاء و سکون فاء
نوحی الیهم حفص بنون متکلم و کسر حاء و اثبات یاء ساکنه خوانده
و بکر بیاء غیبت و فتح حاء و اثبات الف در رسم یاء و چنین است
آنچه در سوره نحل و انبیاء است سوره رعد زرع و نخیل صنوان
و غیر صنوان در این چهار کلمه حفص برفع خوانده و بکر
بجر سوره الحجر و النصر ام هل تستوی حفص را
لتبصر وقف کرده بتاء تأنیث خوانده و بکر وصل
نموده بیاء تذکیر یوقدون حفص بیاء غیبت خوانده
و بکر بتاء خطاب سوره ابراهیم الی علیکم حفص
بفتح یاء خوانده و بکر بسکون آن این در پنج موضع است در انبیا و در طه و [illegible]
[illegible] ما ننزل الملائکه حفص
بنون متکلم و فتح نون ثانیه و کسر زاء [illegible] الملائکه خوانده و بکر [illegible]

ذو تا ثبت و فتح زن دهناء دظم تاء ملائکه عیون حفص بضم عین خوانده
دیگر بکسره سلطان فقدرنا حفص بتشدید دال دیگر بتخفیف ان دو جای است که در
عذاب ربها کذبت تکذبان حفص بیاء و غیبت خوانده دیگر بنون تکلم والقمر والنجوم
مسخرات حفص در النحل بعد حفص برفع میم النجوم و تا در مسخرات خوانده دیگر
حمل بعد بنصب میم و کسر تا و سنستق لکم حفص بضم زن خوانده دیگر بفتح ان ربانیه
طالما در ... یکدون حفص بیا و غیبت خوانده دیگر بتا و خطاب
ربنا ... لیسوء و حفص بضم همزه خوانده بیان واوین دیگر بنصب همزه و یا
وادنا نا الف حفص بتنوین خوانده دیگر بدون تنوین و بیان گذشت آنچه در رسالتنا
واتقاف بالقسطاس حفص بکسر قاف خوانده دیگر بضم ان و همچنین است در الشعراء
کم لنقرأن حفص بیاء و غیبت خوانده دیگر بتاء و خطاب تسبیح حفص بیا و خطاب
خوانده دیگر بیا و غیبت خوانده و در ... حفص بکسر میم خوانده و دیگر بسکون
ان اخی حفص بفتح میم خوانده دیگر با اماله محضه در هر ... سر منتخ ...
حفص بکسر خا و فتح لام و اثبات الف خوانده دیگر بفتح خا و سکون
لام بغیر الف و نای حفص از طرق ... بکسر خوانده دیگر باماله در
این موضع و در غرفت ظلیه ... از بکره درین موضع و در فصلت اماله

وارد شده

وارد شده و اماله در ان بنزد ز بکره وارد شده سوره کهف عوجا حفص
در این کلمه وصلا سکت میکند بدون تنوین باثبات الف و دیگر
بغیر سکت و بتنوین خوانده و لدنه حفص بضم دال و سکون نون و ضم
ها خوانده و دیگر بسکون دال و کسر نون و ها و در سکون دال اشمام
وارد شده است و حالت اشمام مذکور شد و همچنین است ... در آخر
این سوره مذکور است ثمر ... حفص بکسر را خوانده دیگر بسکون
ان لمهلکهم حفص بکسر لام خوانده دیگر بفتح ان و همچنین است ...
در نمل است ان نبه حفص بضم ها خوانده و دیگر بکسر ان ... حفص
بسکون کاف خوانده و دیگر بضم ان هر جا که باشد الا آنچه در سوره فرقان است
که باتفاق بضم کاف خوانده اند حمئة حفص بحذف الف بعد از حا و ... همزه
همزه مفتوحه بعد از میم خوانده دیگر با ... الف بعد از حا ...
و فتح با و در ... همزه جزاء الحسنی حفص بنصب همزه و تنوین خوانده
دیگر بضم همزه و حذف تنوین السدین و سدا حفص بفتح سین
خوانده و دیگر بضم ان هر جا که باشد آتونی حفص باثبات همزه ممدوده
خوانده هر گاه بر باقی ان وقف کنند با آن و دیگر بسکون همزه خوانده وصلا
و در ابتدا همزه اول را مکسور خوانده و ثانی را بدل بیا میکنند

حفص بفتح صاد و دال خوانده و بکر بضم صاد و سکون دال قال آتونی افرغ
که در بکر مذکور شد سورهٔ مریم کهیعص حفص بفتح ها و یا خوانده و بکر
باماله محضه عتیا حفص بکسر عین خوانده و بکر بضم آن و همچنین است در کلمات
[illegible] و متّ حفص بکسر میم خوانده و بکر بضم آن هر جا که باشد سوی
موضعین آل عمران که ایشان باتفاق مضموم است نسیا حفص بفتح نون
خوانده و بکر بکسر آن من تحتها حفص بکسر میم و جر تا نیز خوانده
و بکر بفتح آن و فتح تا تساقط حفص بضم تا و کسر قاف و تخفیف
سین خوانده و بکر بفتح تا و قاف تشدید سین جثیا حفص بکسر جیم
خوانده و بکر بضم آن و همچنین در هر دو جا جثیا الطرانی جثیا است ه
یتفطرن حفص بتاء مفتوحه بعد از یا و فتح تشدید طا خوانده
و بکر بنون ساکنه بعد از یا و کسر و تخفیف طا و چنین است
آنچه در سورهٔ شوری است سورهٔ طه حفص بفتح طا و ها خوانده
و بکر باماله محضه سوی حفص بفتح واو خوانده وقفا و بکر باماله
محضه وقفا فیسحتکم حفص بضم یا و کسر حا خوانده و بکر بفتح یا و حا
ان هذان حفص بسکون نون ان خوانده و بکر بتشدید و فتح آن حملنا

حفص

بضم

حفص بضم حا و تشدید میم مکسوره خوانده و بکر بفتح حا و میم مخففه و اینها
کلمهٔ وانک را حفص بفتح همزه خوانده و بکر بکسر در و لا تعری و انک
بکسر خوانده ترضی حفص بفتح تا خوانده و بکر بضم آن اولم یاتهم حفص
بتا و تانیث خوانده و بکر بیا و تذکیر سورهٔ الانبیا قال ربی حفص بفتح
قاف و اثبات الف و فتح لام خوانده و بکر بضم قاف و سکون لام و حذف الف
همچنین است قال رب احکم را در اواخر سوره و قال اولو در سورهٔ زخرف لتحصنکم حفص بتاء
خطاب خوانده و بکر بنون متکلم خوانده و حرام حفص بفتح حا و را و اثبات الف خوانده
و بکر بکسر حا و سکون را و حذف الف للکتب حفص بضم تا و کاف خوانده و بکر
بکسر کاف و فتح تا و اثبات الف بعد از تا سورة الحج ولؤلؤا حفص بعد از لام
همزه خوانده و بکر اولی را بواو و ثانی را بهمزه خوانده و همچنین حکم است هر جا که باشد
للناس سواء حفص کلمتین را باتفاق بنصب همزه خوانده و بکر در للناس هم همزه را
مرفوع خوانده و همچنین حکم دارد آنچه در سورهٔ جاثیه است و لیوفوا حفص بسکون واو
و تخفیف فا خوانده و بکر بفتح واو و تشدید فا و لیقضوا حفص بفتح یا خوانده
و بکر بکسر آن یدعون حفص بیاء غیبت خوانده و بکر بتاء خطاب و همچنین است که
در سورهٔ لقمان است سورهٔ المؤمنون عظاما و العظام در هر دو موضع حفص بفتح عین

ربع

واثبات الف بعد از ظاء خواند و بکر بفتح عین و سکون ظاء سرا حفص
بکسر عین واثبات الف بعد از ظاء خواند و بکر بفتح عین و سکون ظاء ظهرا
حفص بضم میم و فتح ظاء خواند و بکر بفتح میم و کسر ظاء الصفون عالم الغیب
حفص باتصال کلمتین و بجر میم خواند و بکر در الصفون وقف بضم و برفع میم
خواند سورة النور اربع شهادات حفص برفع عین خواند و بکر بنصب آن
والخامسة ان غضب الله حفص بنصب تاء خواند و بکر برفع آن حیوتهم حفص بضم
میم خواند و بکر بکسر آن غیر اولی حفص بجر راء و بکر بنصب آن دری توقد حفص بتشدید
یای دری و یاء تذکیر در توقد خواند و بکر بتخفیف یاء و همزه خواند و بتاء تانیث
توقد بفتح حفص بکسر باء مرضاة و بکر بفتح آن و من یتقه در مقام خود مر گذشت
کما استخلف حفص بفتح تاء و لام خواند و بکر بضم تاء و کسر لام و لیبدلنهم حفص بفتح
باء و تشدید دال و فتح خواند و بکر بسکون باء و تخفیف دال ثلاث عورات حفص
برفع ثاء ثلث خواند و بکر بنصب آن سورة الفرقان و یجعل لک حفص بجزم لام خواند و بکر
برفع آن ما تقولون فما تستطیعون حفص اتفاق کلمتین بخطاب و تستطیعون را بتاء خطاب
خواند و بکر در اول وقف بضم هاء را بیاء غیبت خواند اما یضاعف له و یخلد
و یخلد حفص اتصال این کلمات بضم و بجزم فاء و دال خواند و بکر در [illegible] وقف

وفاء و دال را مرفوع خواند فیه مهانا در مقام خود مر گذشت ذریاتنا حفص
باثبات الف خواند و بکر بحذف آن یلقون حفص بضم یاء و فتح لام
و قاف مشدد خواند و بکر بفتح یاء و سکون لام و تخفیف قاف سورة
الشعراء طسم حفص بفتح طاء خواند و بکر باماله فتحه در هر سه موضع کسفا
حفص بفتح سین و بکر بسکون آن در این موضع و در سبا نزل به الروح
الامین حفص بتخفیف زاء و رفع هر دو اسم خواند و بکر بتشدید زاء
و نصب هر دو سورة النمل تخفون و ما تعلنون حفص بتاء خطاب
خواند در کلمتین و بکر بیاء غیبت آتانی الله حفص باثبات
و فتح یاء خواند در وصل و در وقف از دو وجه مروی است
حذف یاء و اثبات آن و بکر بحذف یاء خواند وقفا و وصلا الوقع
حفص بقصر همزه و فتح تاء خواند و بکر بمد همزه و ضم تاء سورة القصص
من الرهب حفص بفتح راء خواند و بکر بضم آن لخسف
بنا حفص بفتح خاء و سین خواند و بکر بضم خاء
و کسر سین سورة العنکبوت او لم یروا حفص بیاء
غیبت خواند و بکر بتاء خطاب مودة بینکم حفص بنصب

تاء بغیر تنوین و جر نون خوانده و بکر بتنوین تاء و نصب نون انا منجوک
حفص بتشدید جیم و فتح نون خوانده و بکر بسکون نون و تخفیف جیم آیات
حفص باثبات الف خوانده بعد از یاء و بکر بحذف آن و بهر دو روایت
تاء ممدوده است ترجعون حفص بتاء خطاب خوانده و بکر بیاء غیبت
سورة الروم ثم یعیده ثم الیه ترجعون حفص در یعیده وقف
نموده و ترجعون را بتاء خطاب خوانده و بکر وصل نموده و بیاء غیبت
خوانده للعالمین حفص بکسر لام عالمین خوانده و بکر بفتح و در آثار حفص باثبات
دو الف یکی بعد از همزه و یکی بعد از ثاء خوانده و بکر باسقاط هر دو ضعف
در مواضع ثلاثه حفص بضم ضاد خوانده و بکر بفتح آنها سوره لقمان و یتخذها
حفص بنصب ذال خوانده و بکر برفع آن نعمه حفص بفتح عین و میم و ضم
هاء خوانده و بکر بسکون عین و فتح میم و بتاء منصوبه منونه و در سوره
سجده اختلاف روایتین نیست سوره الاحزاب الظنونا و الرسولا و السبیلا
حفص در این کلمات باسقاط الف خوانده وصلا و بالف وقفا و بکر
باثبات الف وقفا و وصلا لا مقام حفص بضم میم اول خوانده و بکر
بفتح آن ترجی حفص بیاء ساکنه خوانده بعد از جیم و بکر بهمزه مضمومه

کره

سورة السبا من رجز الیم حفص برفع میم خوانده و بکر بجر آن و بهمین
کیفیت اختلاف در سوره جاثیه و لسلیمان الریح حفص بنصب حاء خوانده
و بکر برفع آن فی مسکنهم حفص بسکون سین و فتح کاف خوانده و بکر
باثبات الف بعد از سین و کسر کاف نجازی الا الکفور حفص بنون
متکلم و کسر زاء معجمه و نصب راء مهمله خوانده و بکر بضم
یاء غیبت و فتح زاء معجمه و رفع راء مهمله التناوش حفص بواو
مضمومه خوانده و بکر بهمزه مع المد سوره فاطر بینت حفص بحذف
الف خوانده و بکر بیان نون و تاء ممدوده باثبات الف سوره یس
حفص بفتح یاء خوانده و بکر باماله محضه و ادغامه و اظهار فی لفظ ان ربکم
ادغام گذشت شرار الزر حفص بنصب لام خوانده و بکر برفع آن فعززنا حفص
بتشدید زاء اول خوانده و بکر بتخفیف آن عملته حفص باثبات هاء ضمیر خوانده
و بکر باسقاط آن یخصمون حفص بفتح یاء و بکر با در روایت طریق دو بکسر یاء
[illegible] حفص [illegible] گذشت [illegible] سوره الصافات [illegible] حفص
بجر یاء مصدره خوانده و بکر [illegible] حفص [illegible]
[illegible] میم [illegible] حفص [illegible]

خوانده و بر دیگر اسکن للیقین دفع خوانده رسالات ثلاثه را مرفوع خوانده سورهٔ
الملك حفص رابنا و در النباء تشدید سین خوانده دیگر تخفیف ایله سورهٔ
الزمر تعبد ونهم حفص بر الف ایله زاء خوانلدی دیگر با اثبات ان سورهٔ الرحمن
هم در موانع سین حفص بفتح حاء خوانلدی دیگر یا با همه اوان المطهر ٤ الدرهمن
الف حفص بضم تاء و کسر ها و نصب دال خوانلدی دیگر بفتح یاء و هاء و رفع
دال فقطع حفص نصب عین خوانلدی دیگر رفع ان او فو حفص بفتح همزه و کسر
فاء خوانلدی وقفا و وصلا دیگر بضم همزه و فاء وقفا و کسر همزه و وصلا شویقا
حفص بضم شین خوانلدی دیگر کسر ان سورهٔ ام کنده آن حفص بکسر راء
خوانلدی دیگر با سکان ا عجمی حفص بتسهیل همزه ثانیه خوانلدی دیگر تحقیق ان من
ورات حفص الف ایله زاء خوانلدی دیگر کسر ان سورهٔ اری تقیمون
حفص بتاء خطاب خوانلدی دیگر یاء غیبت سورهٔ الزخرف ادین تیاء
حفص بضم ثاء و فتح نون و تشدید شین خوانلدی دیگر بفتح یاء و سکون نون
و تخفیف شین جانا حفص بدون الف ایله همزه خوانلدی دیگر با الف اسوره
حفص بکسر سین و حذف الف ایله ربنا خوانلدی دیگر با اثبات ان
ذا یباد حفص بکسر یاء و سکون خوانلدی دیگر با اثبات یاء مفتوحه تنبیه حفص

بابتکن بالقلم خوانها

بابات ها آخر خوانده دیگر باسقاط ان پس در قراءت دیگر وصلا بسبب التقاء
ساکنین ساقط ایتشه و در وقف ثابت سورهٔ حم دخان یغلی حفص بیاء تذکیر خوانده
دیگر بتاء تانیث سورهٔ جاثیه یوصفون حفص بیاء غیبت دیگر بتاء خطاب
سورهٔ احقاف نتقبل احسن نتجاوز حفص بفتح نون متکلم در اول و آخر
و نصب نون احسن خوانده دیگر بضم یاء غیبت در هر و رفع نون احسن
سورهٔ محمد ٤ اقتتلوا حفص بضم تاء و کسر تاء خوانده دیگر باسقاط با اثبات
الف ایله از قاف و فتح تاء اصرادهم حفص بکسر همزه دیگر بفتح ٤ و
لنبلونکم و نعلم و نبلوا حفص از بن کلمات ثلاثه بنون متکلم خوانده دیگر
بیاء غیبت سورهٔ الفتح علیه الله حفص بضم هاء ضمیر خوانده دیگر بکسر ان
و در سورهٔ حجرات اختلاف روایتی یوقدر و در کلمه بئس الاسم الفسوق
هرکاه در بئس وقف ایتسه و ابتدا بالاسم ایتسه جایز اسقاط همزه الاسم
و اثبات ان ایکی همزه اسم بسبب التقاء ساکنین بیانه لام و همزه نیت
و در حالت وصل همزه ایله از بئس ساقط ایکیه سورهٔ ق یوم نقول حفص
بنون متکلم خوانده دیگر بیاء غیبت سورهٔ الذاریات مثل ما انکم حفص بنصب لام
خوانده دیگر برفع ان سورهٔ الطور المسیطرون حفص باسین در صاد کوبن خلاف

وبکر بصاد خوانده لا الکلمه مذکوره را بنابر مشهور بصاد نویسند و در غاشیه
بمصیطر و در طور المصیطرون بسین نیز هم داده و خلاف سوره والنجم و قمر گذشت
سوره الرحمن المنشآت حفص بفتح شین خوانده و بکر بکسر آن سوره الواقعه
عربا حفص بضم را خوانده و بکر بسکون آن انا لمغرمون بهمزه گذشت سوره
حدید قول حفص بتخفیف زا و بکر بتشدید آن المصدقین و
المصدقات حفص بتشدید صاد خوانده و بکر بتخفیف آنها
سوره المجادله قیل انشزوا فانشزوا حفص بضم در شین خوانده وابو
وبکر بکسر در هر دو و خلاف سوره حشر گذشت سوره الصف من انصاری
حفص باسقاط یاء و بکر بفتح یاء خوانده در وصل و اسکان آن در وقف
متم نوره حفص بحذف تنوین میم بی تنوین و جر را و کسره و بکر بتنوین میم و نصب
را و ضمه ها و خلاف سوره منافقون گذشت سوره الطلاق بالغ امره حفص
بی تنوین غین و جر را و کسره ها خوانده و بکر بتنوین غین و نصب را و ضمه ها
سوره تحریم نصوحا حفص بفتح نون خوانده و بکر بضم آن کبیره حفص
و تاء خوانده و بکر بکسره نون و اثبات الف قبل از تاء خلاف سوره ملک گذشت
سوره ن ادغام و اظهار نون گذشت قیم اکنان حفص بضم

والحمزه

وحمزه خوانده و بکر در ... وقف بعضه و الهی ... یرتقی بفتح حفی
خوانده خلاف سوره الحاقه گذشت سوره معارج لظی نزاعه حفص بنصب تاء
کلیه و نصب تا خوانده و بکر در لظی وقف بعضه و برفع تاء خوانده بشهاداتهم
حفص با ثبات الف بعد از دال خوانده و بکر باسقاط الف حفص بضم
زا و صاد خوانده و بکر بفتح اول و سکون ثانی خلاف سوره نوح گذشت
سوره الجن حفص در کلمات وانا و انه و انهم سوای وان المساجد لله
در جا را بفتح همزه خوانده و در مابقی با وصل بعضه و بکر در همه جا بکسر همزه
خوانده و در ما قبل وقف بعضه سوره المزمل رب المشرق والمغرب
حفص بضم باء موحده خوانده و در ما قبل وقف بعضه و بکر بکسر آن و تمام
باء وصل بعضه سوره المدثر والرجز حفص بضم را خوانده و بکر بکسر آن
واللیل اذ ادبر حفص بسکون ذال معجمه و همزه مفتوحه بعد از آن و سکون
دال مهمله خوانده و بکر با بدال همزه بالف و فتح دال مهمله سوره القیمه خلاف
من راق گذشت سوره یمنی حفص بفتح خوانده وقفا و بکر با محضه
یمنی حفص بیاء تذکیر خوانده و بکر بتاء تانیث سوره الدهر سلاسلا
حفص وصلا بی تنوین و وقفا بالف قواریرا قواریرا حفص وصلا

بر وزن اما تنوین و در وقف نصب را الف ساخته اند بحذف آن خواندند و دیگر نصب ها بر دو
تنوین و در وقف با الف حفص حفص برفع راء خوانده و دیگر بجر آن در سوره المدثر
ادبر حفص بسکون دال خوانده و دیگر بفتح آن جمالت حفص بی الف و بعد از لام خوانده
و دیگر بالف در سوره النبأ اصلها قصیده گذشت در سوره النازعات نخرة حفص بدون الف
خوانده و دیگر باثبات الف در سوره کورت سعرت حفص بتشدید عین خوانده و دیگر
بتخفیف آن در سوره التطفیف بل ران حفص بفتح خوانده و دیگر با ماله جمیعا ادغام
و اظهار و سکت آن گذشت فکهین حفص بحذف الف قبل از فا خوانده و دیگر باثبات
آن در سوره الغاشیه بمصیطر حفص بصاد خوانده و دیگر بسین آن بمصیطر ام در سوره
در سوره البلد مؤصدة حفص در اینجا و در همزه قبل از میم بهمزه خوانده و دیگر بواو
در سوره همزه فی عمد حفص بفتح عین و میم خوانده و دیگر بضم آن در سوره
الاخلاص کفوا احد حفص بواو خوانده و دیگر بهمزه و در دیگر حروف که
اختلاف روایتی است والله اعلم بالصواب فصل در بیان کیفیت
نزول قرآن و درستی و سبب جمع شدن آن بین دفتین و کتابت بیان
رسم الخط قرآنی مشتمل بر دو فصل و یک تتمه اول در بیان کیفیت نزول قرآن
و درستی و سبب جمع شدن آن بین دفتین و کتابت آن از زمان صحابه

روایت است که جمیع قرآن عظیم در شب قدر از لوح محفوظ به آسمان دنیا نازل
شد و از آنجا بتدریج در بیست و سه سال بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نازل شد و هر گاه جبرئیل
چیزی را فرود آورد حضرت رسالت پناه کتاب وحی را که یکی از ایشان زید بن
ثابت بود می فرمود تا آن را کتابت کنند بر جریده ها والواح واکتاف وامثال آن
کنند چنین آن حضرت بعد از رحلت نمود به همان قرار بود و بسیار از
صحابه آن را یاد داشتند و مرتب نبود در قرآن ایشان بر جمعه ترتیب جای
تا زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه فی القرآن است کسی که قرآن را بین دفتین
جمع کند ابوبکر بود که چون مسیلمه کذاب اهل یمامه را فتنه کرد ابوبکر
در ایام خلافت لشکر کشید و مقابله عظیم روی نمود قبل از آن کشتار
آن ملعون بسیار که در آن شهید شدند بسیاری از مسلمانان جمع بودند
و بسیاری مقتول شدند از آن جمله حفظه کثیر قراء صحابه بودند چون سبب سوال
گذشت عمر که فرستاد بنزد ابوبکر که قتل قراء صحابه شیوع یافت باز دیگر
بدین سوال کرد که بر طرف شدن قراء قرآن از میان برود بعضی نسخه قرآن
بیکجا جمع کرد ابوبکر در جواب گفت چگونه انجام دهم چیزی که پیغمبر
ما بآن امر نفرموده عمر گفت والله هو خیر تا قرآن در یک جا جمع شده دیده

با ابو بکر ایشان می‌گفت تا آخر الامر زید بن ثابت بخواند و با وی گفت
که تو کاتب وحی بودی قرآن را جمع کن و بنویس زید گفت چگونه کاری
می‌کنید که پیغمبر صلعم شما را بآن امر نفرموده ابوبکر گفت که مصلحت در
این است و پیوسته می‌گفت تا آنکه زید قرآن را بتمام از صدور
رجال و رقاع و اکتاف و اوراق در جمع کرد و آورد و در چند
صحیفه بنوشت و آن صحایف نزد ابوبکر بود تا وفات کرد پس نزد
عمر بود پس نزد حفصه تا آنکه غزوه ارمینیه و آذربایجان واقع شد
و صحابه را اختلاف بهم رسید و هر یک می‌گفتند که قرائت من
بهتر است بنابر اینکه رخصت بود بنابر اداء آن بر الفاظ مترادفه
و هر قوم بلغت خود حذیفه ابن الیمان صاحب سرّ رسول صلعم
در آن میانه بود و خلافات ایشان را مشاهده کرد پیش عثمان
آمد و گفت که در باب قرآن من از قوم اختلافی دیدم مانند
اختلاف یهود و نصاری پس عثمان نزد حفصه فرستاد و گفت
صحایف را بفرست تا آن را در صحایف نقل کنیم و باز فرستیم
حفصه صحف را فرستاد عثمان زید بن ثابت را و عبد الله

ابن ز

ابن عمرو ابن العاص و عبد الله ابن زبیر و ابن عباس و عبد الرحمن
ابن حارث ابن هشام را جمع کرد و گفت که این صحف را بنویسید و
قریشیان را گفت که هر گاه شما و زید اختلاف کنید در لفظ
از الفاظ قرآن بلغت قریش بنویسید بدینمنوال بود تا آنکه اختلاف کردند
در کلمه تابوت که از ایشان را بهاء آخر نویسند یا بتاء زید گفت
بهاء نویسند که زبان قریش این است پس چون مصحف تمام شد
چهار مصحف و بقولی هفت بنوشتند و هر مصحف را بجائی فرستادند
یکی بمکه و یکی بمدینه و یکی بشام و یکی بکوفه و یکی به بصره و یکی
بیمن و یکی بحرین و یکی را خود نگاه داشت و آن را الامام می‌گویند
و این مصاحف از آن جهت بود که الفاظ مختلفه در اینها است
که در یک مصحف ممکن نیست اثبات همه مانند قال الله تعالی
در البقره بواو و بدو واو و وصّی و اوصی بها ابراهیم و در جای
سوره و صراط و سراط بصاد و سین منکم و منهم قوة و در مؤمن
آیه و یحسب بفتح و کسر سین و نبلوا و نتلوا در سوره یونس بنا
موحده و تاء مثناة فوقانی و فانتلوا و فتلوا در سوره آل

و قریشیان گفتند بتاء
مرافعه پیش عثمان بردند
گفت بتاء نویسند

عمران بتقدیم و تأخیر کلمتین و علی هذا القیاس بسیار جا ازین قدر
مصاحف نادر در مصحف ذو عن ازان نهادهٔ شده شود والله
اعلم بالصواب مقصد دوم در بیان رسم الخط قرآن بنا بر حکم
وقف و وصل عاصم بران عمل نموده و زیاده انفصا نیکه در قرائة
رسم وقع می‌یابد و دران هفت مطلب است مطلب اول در تاءآت
تانیث غیر تانیث مطولست بدانکه کلمهٔ رحمت در هفت موضع
بتاء مطوله مکتوب است در سورهٔ البقرة یرجون رحمت الله و
در اعراف ان رحمت الله و در هود رحمت الله و در مریم ذکر رحمت ربک
و در روم الی آثار رحمت الله و در زخرف دو موضع أهم یقسمون
رحمت ربک و رحمت ربک خیر و کلمه نعمت در یازده موضع در سورة
البقرة واذکروا نعمت الله و در آل عمران واذکروا نعمت الله
علیکم و در مائده یا ایها الذین آمنوا اذکروا نعمت الله و در ابراهیم
دو موضع نعمت الله کفرا و ان تعدوا نعمت الله و در نحل
سه موضع و بنعمت الله هم یکفرون یعرفون نعمت الله
واشکروا نعمت الله و در لقمان فی البحر بنعمت الله و در فاطر

اذکروا

اذکروا نعمت الله و در طور فما انت بنعمت ربک
و کلمه یا ابت در چهارده موضع هشت در یوسف و چهار در مریم
و یک در قصص و یک در والصافات و کلمه سنت در پنج
موضع در انفال سنت الاولین و در فاطر سه موضع الا سنت
الاولین لسنت الله تبدیلا و لسنت الله تحویلا و در غافر سنت الله
التی و کلمه امرأت هر جا که با زوجش مذکور شود آن در هفت
موضع است در آل عمران امرأت عمران و در یوسف امرأت
العزیز در دو موضع و در قصص امرأت فرعون و در تحریم سه موضع
امرأت نوح امرأت لوط امرأت فرعون و کلمه لعنت در دو
موضع در آل عمران لعنت الله و در نور ان لعنت الله و کلمه معصیت
در مجادله در دو موضع معصیت الرسول و کلمه غیابت در سورهٔ
یوسف در دو موضع فی غیابت الجب و کلمه قرت در قصص قرت
عین لی و کلمه ابنت در تحریم و مریم ابنت عمران و کلمه فطرت
در روم فطرت الله و کلمه شجرت در دخان ان شجرت الزقوم
و کلمه جنت در واقعه و جنت نعیم و کلمه بقیت الله و بقیت و کلمه مرضات ذات

هرجا که باشد مانند ذات بهجة و بذات الصدور و مرضات الله
و کلمه لات در دو موضع در سوره صاد و لات حین و در و النجم
افرایتم اللات و منات نیز در همان سوره و هیهات در سوره
قد افلح المؤمنون در دو موضع و دیگر کلمات چند هستند
که در افراد و جمع آنها مابین قراء خلاف است در هر دو صورت
بتاء مطوله است مانند تمت کلمت ربک در سوره انعام و
اعراف و حقت کلمت ربک و کلمه آیت در عنکبوت بروایت
ابو بکر لولا انزل علیه آیت و کلمه بینت در فاطر بروایت
حفص فهم علی بینت و کلمه ثمرت در حم سجده بروایت
بکر من ثمرت من اکمامها و کلمه شهادات در معارج بروایت بکر
بشهاداتهم قائمون و کلمه جمالت در مرسلات بروایت حفص
جمالت صفر **فصل** در بیان کلمات مقطوعه و موصوله کلمات
مقطوعه یوم هم در دو موضع در سوره مؤمن یوم هم بارزون
و در ذاریات یوم هم علی النار یفتنون عن ما در یک موضع
در سوره اعراف عما نهوا عنه من در دو موضع در نور عن

من یشاء

من یشاء و در نجم عن من تولی انّ ما در یک موضع در سوره
انعام انّما توعدون و انّما در سه موضع در حج و انّما یدعون
و در لقمان در دو موضع انّ ما فی الارض و انّ ما یدعون
و این ما در هشت موضع در البقره اینما یکونوا و در آل عمران
اینما ثقفوا و در نساء اینما تکونوا و در اعراف اینما
کنتم و در مریم اینما کنت و در شعراء اینما کنتم و در
حدید اینما کنتم و در مجادله اینما کانوا و فی ما
در یازده موضع در بقره فیما فعلن فی انفسهن و در مائده و انعام فی ما
اتیکم و در انعام فیما اوحی و در انبیاء فیما اشتهت و در نور
فیما افضتم و در شعراء فیما ههنا و در روم فیما رزقناکم و در زمر
دو موضع فیما هم و فیما کانوا و در واقعه فیما لا تعلمون
و من ما در سه موضع در نساء فمن ما و در روم من ما ملکت
و در منافقون من ما رزقناهم و من مال الله مانند
ان هر جا که باشد مقطوع است و ان ما در یک موضع در رعد
و ان ما نرینک و کل ما در یک موضع در نساء کلما ردوا

و در اعراف کلّا دخلت و در ابراهیم من کلّ ما سئلتموه و در
مؤمنون کلّما جاء و در ملک کلّما القی و الحق متّفق علیه است
سوره ابراهیم است و لبئس ها در پنج موضع در البقره و لبئس
ما شروا در مائده چهار موضع لبئس ما کانوا یعملون
لبئس ما کانوا یصنعون لبئس ما کانوا یفعلون
لبئس ما قدّمت و هم چنین است فبئس ما یشترون و در عمل
بئسما خلفتموني و حیث ما کنتم در دو موضع در بقره وان
لا یأتون بخلاف در ده موضع در اعراف در دو موضع ان لا اقول
و ان لا تقولوا و در توبه ان لا ملجأ و در هود ان لا اله الا هو
و ان لا تعبدوا و اتانا و در حج ان لا تشرك و در یس ان لا تعبدوا
و او در دخان ان لا تعلوا و در ممتحنه ان لا یشرکن و در ن
ان لا یدخلنها و مختلف فیه در یک موضع در انبیا ان لا اله الا
انت و ام من در چهار موضع در نساء ام من یکون و در توبه
ام من اسّس و در و الصّافات ام من خلقنا و در فصّلت
ام من یاتی آمنا قال در نساء و مسائل و مال در کهف و

فرقان

و فرقان و لات حین در ص و الیس در و ص و لا دحف در یلدم الا
سوان که و این ارز فایق است که در مصحف که مقطوع باشد و دفع
بران جایز نه لا ان موصول فان لم در هود فالم یستجیبوا لکم موصول
و الا ان در کهف الن نجعل و لکیلا در چهار موضع در آل عمران لکیلا تحزنوا
و در حج لکیلا یعلم و در احزاب لکیلا یکون علیک و در حدید لکیلا
و دی کان و ویکانه در قصص و کالوهم او وزنوهم در تطفیف و الیا
و در البیب رسّنی الف بعد از واو وان را موصول کنند و الا در
پنج موضع در انفال و الا تفعلوه و در توبه و دو موضع الا تنفروا و الا تنصروه
و در هود و الا تغفر لی و در رعد و الا تصرف نوع پنجم در بیان حکم
رسّنی انها بکواو خوانده بود واو است چون داود و یلوون و تلوون و
و دار و الا لفال و ان و لا یستوون و لا تستوون نوع ششم در بیان حکم
نوشتن انها بواو و خواندن انها بواو است چون اولئک و اولا
و الو و اولی و در بعض الا نجوة و مجمل است صلوة و زکوة و
الغداة و حیوة و مشکوة و منوة به شرط انکه مضاف نباشد
صلواتهم و حیوتنا و کلمه که نوشتن ان بالف و خواندن بیاء است

منفردست بلا یلایف و کلمه اخوان موسومست بالف و جزاؤا
ان در حشر الفست ان دیگر نیست که در اصل الکوی ابا نحو

در بیان کلماتیکه مرسوم بواو والف اند در چهار موضع

در مؤمنون فقال الملؤا و در نمل سه موضع یا ایها الملؤا انی یا ایها
الملؤا افتونی یا ایها الملؤا ایکم در هود مانشؤا و در انعام انبؤا و شرکاؤا
لعلهو در شوری شرکاؤا و در روم شفعاؤا و در ابراهیم الضعفؤا و در
شعری انبؤا و علمؤا و در حج العلمؤا و در صافات البلؤا
و در مؤمن فقال الضعفؤا و دعاؤا و در دخان بلؤا و در ممتحنه
برآؤا و افعال نیز برای صورت میباشند و در کهف یتفیؤا و در
طه انّک لا تظمؤا و در فرقان ما یعبؤا و در نور ویدرؤا و در
زخرف ینشؤا و یبدؤا و هر جا که باشد و نبؤا در جز توبه که
در آنجا بیواوست و در یوسف تفتؤا و در نبؤا الانسان خلاف
ست و در آل عمران قل اؤنبئکم همزه تا مرکز واو دارد و در جهاد
اوزل و در قمر القی و در اعراف نور بگم حذف ست و جزاؤا
در چهار موضع در مائده دو موضع جزاؤا الظالمین و جزاؤا الذين

و در شوری

و در شوری جزاؤا سیئة و در حشر جزاؤا الظالمین و خلدنا در دو موضع
در کهف جزاؤ الحسنی بروایت بکر و در طه جزاؤا من تزکی و همچنانست
یدعوا و ندعوا و تتلوا و یرجوا و نبلوا و یربوا و اتلوا و اشکوا و یربوا
و یعفوا هر جا که باشد سوای ان یعفون همهم در سورة الف و بره
این الف متصل بلام تعریف نشوند لام الفعل انها
حذف شود تا نشد شدیع از باقیه در علق و یمحوا الله
در شوری و یدع الانسان در بنی اسرائیل و یدع الداع
و یمح الله و سنف در نوشته و همچنانست صیغه جمع نامه مفردا
ماقوا سوای جاؤا باؤ و فاؤ در بقره و سعوا در سبا و عتوا در
فرقان و تبوؤا الدار در حشر و همچنین باواو والف است الاو
خلاف ست در کلمه ذو هم در شش موضع در یوسف لذو علم و در
ذو العرش و در فصلت سیم موضع لذو مغفرة و ذو عقاب و در جمعه
ذو الفضل و در بروج ذو العرش که بواو نهانست در بیان کلماتیکه
مرسوم بیا و همزه اند در انعام من نبأی المرسلین در یونس
من تلقای نفسی در نحل و ایتای ذی القربی و در طه من آنای

ومن اناءی اللیل دو در سورۀ و من ورای و حجاب و در کهف
ولا تقولن لشیء مرسوم است بالف قبل از یاء و او نکم در چهار
موضع در انعام ائنکم لتشهدون و در نمل ائنکم لتأتون و
در عنکبوت ائنکم لتأتون ثانی در فصلت قل ائنکم و او نادر
دو موضع در نمل ائذا لمخرجون و در صافات ائنا لتارکوا و او در
واقعه وافائن مات در آل عمران وافائن مت در انبیاء و خلاف
... ملائه در شعراء وائن ذکرتم در یس وانفکا در صافات
در بیان کلمات ذوات الواو و ذوات خلاف است
الیاء که واو و یاء آنها بدل بالف می شود و آنها ذوات الواو که
که مرسوم اند بالف مانند دعا وعفا و سنا و علا و دیگر مر
رسم بیاء چون ... و ضحیها والقوی و دحیها و تلیها و طحیها و ...
و دون و ذوات الیاء نیز زاد نیز است اول آنکه مرسوم اند بالف
در نه موضع است دیگر عصانی در ابراهیم الی المسجد الاقصی
در بنی اسرائیل ومن تولیها در حج ومن اقصی المدینة
در قصص و یسی در سیماهم در فتح آنکه مرسوم اند بیاء مانند رمی

دانی

در بیان وقف نمودن وانا و در والنجم رای در اول و ثالث
عاصم بر مرسوم موافق قرائت خود مانند کلا که ترتیب او بر
مرسوم است و در آیه در سه موضع ایه المؤمنون در نور و یا ایها
و ایه الساحر در زخرف و ایه الثقلان در الرحمن بها و در و یکان
و ویکانه در اول بدون و در ثانی بهاء و در ایا ما تدعوا با و بالف
در نمل و بواد در ... و فیم و لم و عم و مم بمیم نموده و مال
که چهار رسم اند بتا و در فمال هؤلاء و فمال الذین و مال هذا الکتاب
و مال هذا الرسول بلام وقف نموده و ذکر همه رسم الخط را بیان
نمایم در این مختصر بطول می انجامد هر که زیاده بر این خواهد
رجوع بمطولات نماید مانند ... العطشان حافظ طاهر
اصفهانی و کتب دیگر این فن والله اعلم بالصواب در بیان
گفتن تکبیر از والضحی تا آخر قرآن و آداب و علت آن
و طریق و موقف و مقدار قرائت قرآن مجید و ختم و بعض ادعیه
متعلقه بشروع و ختم قرآن و آداب متعلقین و در آن چهار
مقصد است اول در بیان گفتن تکبیر از والضحی تا آخر قرآن ویک تتمه مقصد

بنا بر مشهور و علت آن بدانکه مشهور میان قراء آنست که تکبیر از
اهل سنت اهل مکه بود در جمیع کتب معتبره مثل تیسیر و نشر و
طیبه و غیره هم مذکور است که در آخر سوره تکبیر گفتند خواه
در نماز و خواه در غیر آن و چون ابن کثیر امام اهل مکه بود تکبیر
از او منقول گشته بهر دو روایت اما مشهور از بزی است
و از سوسی نیز تکبیر روایت شده و در نزد بعضی گفتن از
اول والضحی ورود یافته مانند صاحب تیسیر و ابو الحسن ابن غلبون
و ابو الطیب و صاحب عنوان و کافی و هدایه و ابن بلیمه و هادی
و ابو معشر و مکی و هذلی و شیرازی و غیر ایشان برآنند که از اول
والضحی است و صاحب مستنیر ابو العز و ابو العلا و صاحب تجرید
و ابو الحسین منادی و غیر ایشان گفته اند که از اول الم نشرح
است و از بزی هر دو وجه جایز شده و بعضی را قول آنست
که اگر از اول والضحی تکبیر گفته شود در آخر ناس گفتن
ضرور نیست و این موافق قول کسانیست که از اول قرآن
تکبیر کنند تا آخر سوره و کسانیکه منع تکبیر در قرائت

عاصم

عاصم نموده اند وجهش معلوم نیست و صورت ندارد زیرا که تکبیر
در عبادات در اول و وسط و آخر سوره بیکونست و حدیث در این
باب ورود یافته چنانچه از حضرت امام جعفر صادق مرویست که حق
تلاوت آنست که قاری نزد آیه رحمت ذکر جنت طلب رحمت
و مغفرة نماید و نزد آیه عقاب و عذاب و نار ملتجی به پروردگار غفار
شود و نزد اسم شیطان پناه بخدا برد و چنانچه در سوره رحمن
عقب فبای آلاء ربکما تکذبان لا بشیء من آلائک ربّ اکذّب
سنت است اما از تکبیر اسناد این فقیر ناشی شده آنست که
از اسناد ان خود در یازده موضع تهلیل را ضم نموده به تکبیر بدین
طور که لا اله الا الله و الله اکبر و آن مواضع از بعد
ن لم یکن القارعة و العصر همزه فیل قریش در روایت کوثر لهب
فلق ناس و بنا بر روایت تحمید را بران ملحق ساخته اند بدین وجه
که لا اله الا الله و الله اکبر و لله الحمد مقاله و در بیان
علت گفتن تکبیر روایت که روزی مشرکان یهود رسول مسئله
از توریت از راه حجت از جناب رسالت مآب سؤال نمودند

اوّل آنکه روح چیست دوّیم آنکه قصّهٔ ذو القرنین چگونه بود
سیّم قصّهٔ اصحاب کهف چون است درین باب چون آیه نازل
شده بود آنحضرت فرموده بودند که فردا جواب شما را بگویم چون کلمه
ان شاء الله بر زبان معجز بیان جاری نفرمود از آنجا که بحضرت رسالت
مدّت پانزده سال روز بروایت چهل روز وحی
خود منقطع نمود پس مشرکان گفتند که ودّعه و قلیه محمّد ربّه
وداع کرده و واگذاشت محمّد را پروردگار او پس باین سبب
خاطر قدسی مظاهر آنحضرت غمناک شد تا آنکه جبرئیل آیهٔ
ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربّی و آیهٔ ولا تقولنّ
لشیء انّی فاعل ذالک غدا الّا ان یشاء الله که در قصّهٔ اصحاب
کهف است و آیهٔ ویسئلونک عن ذی القرنین با سورهٔ والضّحی بران
حضرت آورد و گفت خدای تعالی ترا سلام میرساند
و میفرماید ای حبیب من خاطر خود را غمگین مدار که این آیات
بیّنات جواب مشرکین و سورهٔ والضّحی تسلیت برای آنکه خدای
ترا رها نکرده و فرو نگذاشته برو باو که هرگز نگو که من فردا فلان کار

وانم

خواهم کرد آنکه کلمهٔ ان شاء الله بران ضم نموده و بر زبان مبارک آوری
پس آنجناب ازین بشارت خوشنود گشته حمد الهی بجای آورد و تکبیر بر زبان
جاری ساخت در بیان کیفیت و آداب و حروف مقدار
تلاوت و طریق ختم قرآن مجید در حدیث وارد شده که اقرءوا القرآن بلحن العرب
وایّاکم و ... که اقرءوا القرآن بصوت الحزن در کتاب کلینی از حضرت رسول
مرویست که قرآن را بخوانید بالحان عرب و حذر کنید از الحان اهل
فسق و اهل کبایر عن قریب بیایند بعد از من طایفه که در قرآن
ترجیع و تحریر کنند ترجیع و تحریری که مغنیان و مطربان و نوحه گویان
در مهمانان کنند و از جناب امیر مرویست که لا خیر فی قراءة
لا تدبّر فیها یعنی نیست خیر در قرائتی که تدبّر در وی نشود و ایضاً
مرویست که چون آیات اواخر آل عمران که انّ فی خلق السّموات
والارض است تا یتفکّرون فی خلق السّموات والارض شد
حضرت رسول صلعم بعد از خواندن فرمودند که ویل لمن لاکها بین
لحییه ثمّ لم یتدبّر فیها یعنی وای مر آنکس را که بخواند این آیه را
مابین دو کام خود پس تدبّر نکرده باشد در آن و از حضرت امام

زین العابدین بیمار مرویست که آیات القران خزائن فکلما فتحت
خزانة ینبغی لک ان تنظر فیها یعنی آیات قرآن خزینهاست
پس هر خزینه را بگشائی سزاوارست که از روی تامل نظر
کنی و تلاوت از روی خضوع و خشوع نمائی زیرا که از حضرت
امام جعفر صادق مرویست که من قرء القرآن و لم یرق قلبه و لم
ینتش حزناً و وجلاً فی سره فقد استهان بعظم شان الله و خسر خسراناً
مبیناً یعنی هر که قرآن بخواند و از برای آن خضوع نکند و دلش
رقت بهم نرسد و حزن و ترس در باطنش یافت نشود
پس تحقیق خاری رسانیده بعظمت شان الهی و زیان کارست
زیانکاری روشن بدانکه تحصیل خضوع و خشوع و حزن و
رقت قلب چنانکه قبل از قرائت بتفکر دل را آگاه سازی
بدین عنوان که خدای تعالی چگونه ترا از عدم بسبب پدر و از نجا کتم
بچه نوع نطفه را بر جسم مادر قرار داده و آنرا بچه نحو علقه و علقه را
مضغه و مضغه را دو لب و چهل بشت پاره استخوان گردانیده
بر آن گوشت رویانیده و روح بآن عطا نموده و آنچه که از اسباب

اولی

خوردنی از جنس گوشت و سایر اعضا و حواس ظاهره و باطنه
در او ایجاد نموده پس دو چشمه شیر از دو پستان مادر برای
پرورش تو جاری گردانید که بمنزله طعام و دیگری بمنزله آبست
و چگونه مهر ترا در دل والدین و اقربا جا داد تا آنکه زحمتها و
بجا بها در بارهٔ تو کشیده مرتبهٔ تو گردیده تا آنکه بحد کمال رسانیده
از ظلمت جهل بنور دانش فایض گردیدی و دیگر فکر کنی که
چگونه همگنان و دوستان و همسایگان و آشنایان از تو مفارقت
نموده در ظلمتکدهٔ قبر و تنگنای لحد آرمیده اند و با هوام هم خانه
گشته اند و زنانرا بیوه و فرزندانرا یتیم گذارده و اموال ایشانرا
قسمت نموده و جای ایشان در مجلس خالی و یاران ایشانرا
فراموش نموده عن قریب تو نیز هم با ایشان ملحق گردی و دیگر
فکر کنی که تو بنده نه آزاد و خداوند عالمیان ترا برای این
بدنیا آورده که ویرا بشناسی و پرستش نمائی پس قصد تو در تلاوت
باید چنین باشد تا موجب اجر و ثواب باشی زیرا که در هنگام تلاوت
خدای تعالی جل شانه بخیر طلب نشسته نه بجهت صلاح امر و از شروط

نهی میفرماید وایضا مرویست که زیّنوا القرآن باصواتکم و در روایت
لکل شیء حلیة وحلیة القرآن الصوت الحسن و خواندن قرآن بر سه
وجه جایزست بتحقیق و تحقیق ادای حق قرآنست بر وجه
که نه بزیاده و نقصان بیش رسیدن بحقیقت آن و وقوف
بر کنه آن و وصول از تحقیق همزات و در تمام حرکات و اعتماد را
اظهار و تشدید و توفیه غنات و تفکیک حروف و اخراج بعض از بعض بسکت و ترتیل
و صلا و وقف جایزست درین نوع تلاوت قالب قصر و اختلاس و اسکان متحرک و
ادغام آن نباشد پس قرائت تحقیق از برای ریاضت الالسنه و استحکام الفاظ
قطع نظر از تدبر معانی بکند انکه تحقیق که تمام معنی قرآن بکند او در ترتیل است
در روایت مشهورست زیرا که ترتیل اقویست باعراض و تا نزاید بیشتر آیات
در دل از برست و بعض فرق کرده اند میانه ترتیل و تحقیق باینکه ترتیل
در برای تفکر و تدبر و استنباطست و تحقیق برای ریاضت و تعلیم آنست پس تحقیق
ترتیل باشد نه بعکس و معنی ترتیل در مقدمه گذشت   حدر و حدر
بر سبیل خواندن قرائت است با تحقیق همزات و قصر منفصل و تسکین و اختلاس و
ابدال و ادغام کبیر باشد و این نوع تحقیق است برای کثرت ثواب خوانند

بخوانند

وچنانچه مرویست که بازای هر حرفی از قرآن هرگاه در نماز ایستاده
خوانده شود صد حسنه و اگر بیجا و خارج نماز با طهارت پنجاه و بدون طهارت
ده حسنه نوشته میشود و بعضی از بزرگان گفته اند که ترتیل و تحقیق که ثواب او بیشتر است
و حدر که ثواب او بیشتر است گفته اند که ثواب تحقیق مانند صدقه نمودن جواهر گران
مایه است که اگرچه در وزن سبک است اما در قیمت سنگین باشد و ثواب
حدر مانند صدقه نمودن زر و سیم بسیار است اگرچه در وزن سنگین است اما در بها
بکمتر از آنها نرسند تدویر ... است میانه تحقیق و حدر و اکثر قراء
طریقه این بوده است خصوصا هنگامیکه اخذ بوده اند از استادان
میفرموده اند و حدیث عبد الله این میکنند اما این موقوف مقدار
قرائت چنانست که بعضی علما در سالی یک ختم میفرموده اند از اینجا که
گفته اند که هرکه در یکسال ختم قرآن کند حق قرآن بجا آورده
و قرآن در قیامت با او خصمی نکند و در بعضی از حدیث آمده
که حامل قرآن در چهل روز یکبار ختم قرآن نماید و بروایتی مکروه است
که در یک روز ختم قرآن نماید بجهت آنکه در معنی آن تفکر نتواند
کرد و در حدیث دیگر وارد است که در ماه مبارک رمضان

شش ختم و در عمران و در ماهی هشت ختم نمایند و از ائمه هدی
صلواة الله علیهم حدیث ختم ورود یافته و نیز شصت و یک ختم
از بعض بزرگان در ماه مذکور منقولست یکی در شب و یکی در
نوافل آن و بعضی را قول آنست که از سه روز کمتر ختم قرآن
نشاید و در حدیث صحیح از جناب رسالت مآب مرویست که
صحابه را امر بختم قرآن در یک هفته می فرمودند و بعضی علما منقولست
که ختم قرآن مجید بر چهار نوع است اول آنکه در شبانه روزی
یک ختم قرآن دویم آنکه در ماهی یک ختم قرآن کنند پس هرگاه
در هفته دو ختم کنند چهارم آنکه در هفته یک ختم کنند هرگاه در هفته
دو ختم نماید اول آنست که یکی را ابتدا از فاتحه صبح دوشنبه و یکی
را ابتدا از فاتحه صوب شب جمعه نماید اما اولی آنست که در هفته
بطریق احزاب ختم نماید و آن بر چند وجه است اول آنکه شروع
از روز جمعه کنند از ابتدای فاتحه تا آخر آل عمران و شنبه از اول
نسا و تا آخر توبه و یکشنبه از اول یونس تا آخر نحل و دوشنبه
از اول بنی اسرائیل تا آخر فرقان و سه شنبه از اول شعرا
تا آخر

تا آخر یس و چهارشنبه از اول والصافات تا آخر حجرات و پنجشنبه
از اول قاف تا آخر قرآن و وجه دیگر آنست که در روز اول
از فاتحه تا آخر نساء و ثانی از مائده تا آخر اعراف و ثالث از انفال
تا آخر رعد و رابع از ابراهیم تا آخر مؤمنون و خامس از نور
تا آخر سبا و سادس از فاطر تا آخر حجرات و سابع از قاف
تا آخر قرآن و ترکیب سوره ابن نوح فمی القول است و در تحفه
السلاطین شد به این گونه مسطور است و وجه دیگر آنست که در شب
جمعه از فاتحه تا آخر مائده و شب شنبه از انعام تا آخر توبه و شب
یکشنبه از یونس تا آخر مریم و شب دوشنبه از طه تا آخر قصص
شب سه شنبه از عنکبوت تا آخر صاد و شب چهارشنبه از زمر
تا آخر رحمن و شب پنجشنبه از واقعه تا آخر قرآن پس بهر یکی
از این وجوه عمل نماید خوبست اما متداول وجه ثالث است و
بجهت حصول مرادات ارجح باشد و بهتر آنست که در هنگام
تلاوت تکلم ننمایند و هر روز بعد از تلاوت این دعا خوانند
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم لک الحمد و الیک

که شخصی از حضرت رسالت پناه صلعم پرسید که بهترین اعمال کدام است
آنحضرت فرمود که الحال والمرتحل آن شخص عرض کرد یا رسول الله
حال کدام و مرتحل چیست آنحضرت فرمود که ختم کننده قرآن و باز
ابتدا کننده یا لیکن چون ختم قرآن کند ابتدا نماید بحمد تا ام المفلحون
بخواند و معنی حال و مرتحل اینست که مسافر را نیز حال و مرتحل گویند
زیرا که از منزل حرکت نموده بمنزل دیگر فرود آمده مقدم در میان
اوقیه متعلقه بشروع و ختم قرآن مجید بلکه در احکام شروع به تلاوت
مستحب است که ابتدا دعا بخواند بسم الله الرحمن الرحیم
اللهم صل على محمد وآل محمد وسلم واجعل قرآنهم
اللهم بالحق انزلته وبالحق نزل اللهم عظم رغبتي فيه
واجعله نور البصري وشفاء لصدري وذهابا
لهمي وغمي وحزني اللهم زين به لساني وجمل به
وجهي وقو به جسدي وثقل به ميزاني وارزقني
تلاوته آناء الليل واطراف النهار واحشرني مع
النبي محمد وآله الاطهار الاخيار الابرار برحمتك

المستعان وبك المستعان وانت المستعان ولا حول
ولا قوة الا بالله العلي العظيم پس سجده کند و طلب
حاجت نماید و بعد از ختم قرآن مصحف را بدست گرفته این دعا
بخواند بسم الله الرحمن الرحیم اللهم اني وجهت اليك
بهذا المصحف وباسمائك وصفاتك وبجميع كلماتك
التي انزلتها على جميع انبيائك ورسلك وبحق حبيبك
ونبيك محمد وآل محمد اقض حاجاتي يا قاضي الحا
جات برحمتك يا ارحم الراحمين واز ابی بن کعب روایت
که چون حضرت رسول صلعم ختم قرآن نمودی ابتدا کردی بفاتحه تا اولئك
هم المفلحون خواندی و بعد از آن برپا خواستی بخضوع و خشوع
گریان رو بقبله متوجه دعا نشستی واین دعا خواندی اللهم
ارحمني بالقرآن واجعله لي اماما ونورا وهدى
ورحمة اللهم ذكرني منه ما نسيت وعلمني منه ما
جهلت وارزقني تلاوته آناء الليل واطراف
النهار واجعله لي حجة يا رب العالمين و منقولست

که

یا ارحم الراحمین و بعد از فراغ از تلاوت قرآن کریم بگوید صدق
الله العلی العظیم وصدق رسوله النبی الکریم
وصدق علی ابن ابی طالب امیر المؤمنین والا
ئمة الابرار من ذریته صلوات الله وسلا
مه علیه وعلیهم اجمعین ونحن علی ذلک من
الشاهدین والشاکرین والحمد لله رب
العالمین یا رب العالمین اغفر لنا وارحمنا بر
حمتک یا ارحم الراحمین و این قدر بگوید سبحان
ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی
المرسلین والحمد لله رب العالمین منقولست
که ختم قرآن کننده قرآن را نزد ختم دعا مستجاب است سیما وقت اگر
ختم قرآن نماید رو بقبله بایستد یا بنشیند بسجده رود با خشوع و خضوع و تضرع
مشغول شود و قبل و بعد دعا صلوات فرستد زیرا که از حضرت امیر
المؤمنین روایت است که دعا معلق است میان زمین و آسمان تا آنکه صلوات
بمحمد و آل او فرستاده شود و بعد از ختم آنچه مرویست این است اللهم

اللهم

اللهم انی ما قضیت من کتابک الذی انزلته
علی نبیک الصادق فلک الحمد ربنا اللهم اجعلنی
ممن یحل حلاله ویحرم حرامه ویؤمن بمحکمه و
متشابهه واجعله انسا لی فی قبری ورفیقا فی حشری
واجعلنی ممن ترفعه بقرائته درجة فی اعلی علیین
آمین یا رب العالمین و ایضا این دعا بخواند اللهم اهدنا
بهدایة القرآن وعافنا بعنایة القرآن ونجنا
من النار بکرامة القرآن وادخلنا الجنة بشفا
عة القرآن یا ذا الفضل والاحسان برحمتک یا ارحم
الراحمین و ایضا این دعا بخواند اللهم اجعل القرآن لنا
فی الدنیا قرینا وفی سکرات الموت کثیرا وفی القبر
مونسا وفی القیمة شفیعا وعلی الصراط نورا
وبرهانا ومن النار سترا وحجابا وفی الجنة رفیقا
وعلی الخیرات والطاعات کلها دلیلا یا دلیل
المتحیرین یا غیاث المستغیثین و یا اله العالمین

اللهم اجعل القرآن ربيع قلوبنا وشفاء صدورنا
وشفيع ذنوبنا وجلاء احزاننا وذهاب همومنا
وغمومنا وبركة في ارزاقنا وزيادة جنات النعيم
ودارك دار السلام مع الذين انعمت عليهم من
النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن
اولئك رفيقا برحمتك يا ارحم الراحمين بحث در بيان
آداب متعلمين روى عبد الله الحسين ابن علي عن ابيه عن جده عليه
السلام في علة الداعي انه قال من حق العالم
على المتعلم ان لا يكثر السؤال عليه ولا يعنته
في الجواب ولا يلح عليه اذا عرض ولا يأخذ
بثوبه اذا كسل ولا يشير اليه بيده ولا يغمزه
بعينه ولا يساره في مجلسه ولا يطلب عوراته
وان لا يقول قول فلان خلاف قولك وان لا يفشي
سره ولا يغتاب عنده وان يحفظ شاهده وغائبه
ويعم القوم بالسلام ويخصه بالتحية ويجلس

بين يديه

بين يديه وان كان حاجة سبق القوم الى خدمته
ولا يمل من طول صحبته فانما هو مثل النخلة ينتظر
متى يسقط عليه منها من نفعه والعالم بمنزلة
الصائم المجاهد في سبيل الله واذا مات العالم
انثلم في الاسلام ثلمة لا تنسد الى يوم القيمة
ولهذا متعلمی را از مهمات در مجلس قرائت سکون و
وقار در خدمت استاد بزرگوار با ادب بودن باید و در نزدیک و
دور حفظ حرمت او در غیب و حضور و نظر کردن بعین کمال و او را
افزون دانستن از همه ان و از رجال و در مجلس او اشارت
بدست و چشم نمودن و آواز بلند برآوردن و در پنهان سخن
گفتن و کلام او را رد کردن یا گاه سخن وی اکراه نمودن و از طعن بر او
دور بودن و در برابر او نشستن و بجز خود گفتن و در انجمن با او تکلم
کردن و در حضور او مجلس حضور نگاه داشتن و سخن مخالف وی گفتن از حقوق
وحدت او بسیار است و وقار و حرمت بلکه هم در انجمن تا آن که در دل
از انجمن برخاستن و چشم را در روی او بلند افکندن در زمان کلام

عمل و ملال و کسل و هم و غم در کسستن و نشستن و خواب و اضطراب
نمیشود دربارهٔ قرآن ناخوانده و حروف نقطه ها ادراک نمیشود
و دانائی جفا و بد خلقی و بد خلقی او سبب بعضی ضرر بعضی دانا که باکوچکی
از او شاهد نبود داود را تبادلت بکم کردن دانا که بودن سبب های
بسیار از او صدور یابد حضرا عذر خواهی نمود و گفت که گناه از طرف
من بود او دستور نمود ابتدا بتلاوت نماید هر چند در کتب
و صلاح و حب و لست از آن افزون تر باشد چنانکه در خبر است
کم بیم که یک کودک استاد خود نه صد اذیت بالای او نمود و گستاخ
گفت اهل آنکه خواندن باشد فرا نمیرسد نیز دو دیگر آنکه زبانش
کند بود سیم آنکه در آخر عمر دردی در سر کرد و نیز
منقولست که استاد خود را گوید که چرا فلان حرف چنین است
هرگز رستگار نبود زیرا که نسبت استاد باشد که نمیشد بنیغرت
واست زیرا که از او فرا میگیرد و حضرت رسول صلعم فرموده من
علّم ادم ایمن القرآن فهو مولاه یعنی که بیاموزد و میده و ایه از
قرآن پس آن اوست و از حضرت امیرالمؤمنین مرویست

کم

که بن عقل حرفه و قسمه صبر نه عبد این هر که بیاموزد مرا حرفی پس مرا
کاینست حالا بنده خود و بعضی را طریقه آن بود که چون از استاد
برفتند و در راه تصدق نمودند ایده و دعا میخواندند که اللهم استر
عیوب معلمی منی و لا تذهب برکة علمه منی که مبادا صدور از او در
در باطن الکاهی روی نماید و دل آزرده او در عالم معنی از او به کرده و لذ
نتیجه او نفع نیابد و از عمر خود بهره ور نبود اَللّٰهُمَّ وَفِّقْنَا لِمَا تُحِبُّ
وَتَرْضٰى مِنَ الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ وَجَنِّبْنَا مِنْ طُولِ الْعَمَلِ وَ
احْرُسْنَا مِنَ الْخَطَآءِ وَالزَّلَلِ وَاقْضِ لَنَا حَوَائِجَ الدُّنْيَا
وَالْاٰخِرَةِ يَا ذَا الْفَضْلِ وَالْاِحْسَانِ اٰمِيْنَ يَا رَبَّ
الْعَالَمِيْنَ و بحمد تمّت و برکت این رساله تحقیق که از منقولات
ابن فقیر است اختتام می یابد است صَلِّ يَا رَبِّ عَلٰى
الْوَرٰى اَحْمَدَ الْمَحْمُوْدِ خَتْمِ الْمُرْسَلِيْنَ و عَلَى الْمَوْلُوْدِ
بِالْبَيْتِ عَلِيٍّ اَسَدِ اللّٰهِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَعَلٰى
زَوْجَتِهٖ بِنْتِ النَّبِيِّ اُمِّ سِبْطَي مَهْبِطِ الرُّوْحِ

الامین. وعلی المقتول بالسم الحسن؛ والحسین
المقتدا المستشهدین؛ ولا سیر بالبلا والمحن؛
سید السجاد زین العابدین؛ وعلی شمس الضحی؛
بدر الدجا؛ باقر العلم ملاذ العارفین؛ وعلی
الصادق مصباح التقی؛ وعلی الکاظم غیظ
المعتدین؛ وعلی المدفون بالطوس الرضا؛
والتقی الطاهر الطهر الامین؛ والنقی والزکی
العسکری؛ وعلی المهدی منجی الهالکین؛
نظم المختار الاعمی مدحهم؛ انه الراجی له هم شافعین؛
ربنا سهل لنا مخرجهم؛ واجعلنا فی جیشهم من
ناصرین؛ استجب دعواتنا واغفر لنا؛ واهدنا
امین رب العالمین؛ برحمتک یا ارحم الراحمین

تمت فی سنة ١٢٥٩

الأمين وعلى المقتول بالسم الحسن وعلى الحسين
المقتول المستشهد بكربلاء الأسير المبتلا وعلى
سيد السجاد زين العابدين وعلى شمس الحق
[illegible] باقر العلم علام العارفين وعلى
الصادق [illegible] وعلى الكاظم [illegible]
المعذب وعلى المدفون بالطوس الرضا
[illegible] الطاهر الأمين وعلى [illegible]
العسكري وعلى [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]